

هر اقتصاد غیردولتی، اقتصاد مردمی نیست

دکتر سید یاسر جبرائیلی
دبیرکل حزب
تمدن نوین اسلامی



استاد عزیزم جناب حجت الاسلام والمسلمین پناهیان که حقیر در پای منبر ایشان بزرگ شده‌ام و بسیاری از معارف دینی و انقلابی را از محضرشان آموخته‌ام، در یک سخنرانی نقل می‌کنند: «آقای رفیق دوست وزیر بودند، ایشان تو کتاب خاطراتش نوشته: آقای موسوی به عنوان رئیس هیئت دولت به رأی‌گیری کرد. پرسید اقتصاد، تجارت، صنعت، کشاورزی رو دولتی کنیم یا مردمی؟ می‌فرماید ۹ نفر رأی دادند دولتی بشه، ۹ نفر رأی دادند خصوصی بشه. آقای موسوی به بنده فرمودند که شما رأی نمیدی؟ به من گفتن الان رأی شما مهمه، تعیین می‌کنه اکثریت کدوم طرف بشه. من گفتم که اگر بناست رأی من مهم باشه، بذارید من هفته بعد رأی‌ام رو میدم. جلسه تموم شد من مستقیم رفتم جماران. این گفتگوی خودشون رو با امام مطرح می‌کنند. می‌گه رفتم به امام گفتم برای من نظر شما مهم است امام. الان در دولت بحث مالکیت دولتی-ملتی مطرح شده و رأی من تعیین‌کننده است. سؤال بنده از شما این است: صنعت، کشاورزی، تجارت باید دست دولت باشد یا مردم؟ امام گفتند کشاورزی، مسکن، صنعت و تجارت را به دست مردم بدهید. مسکن در سؤال من نبود و امام آن را هم اضافه کردند. پرسیدم: تا چه حد باید به دست مردم بدهیم؟ فرمودند باید همه‌اش را به دست مردم بدهید. دولت نظارت بکند، قانون بگذارد، هدایت بکند، و کنترل کند».

با کسب اجازه از محضر ایشان، می‌خواهم تحشیه‌ای بر این روایت بزنم. هم حضرت امام خمینی و هم امام شهید، به گواه فرارهای متعدد از بیاناتشان، مخالف جدی اقتصاد دولتی بوده‌اند. اما این نیمی از واقعیت است. نیمه دوم واقعیت این است که هر دو بزرگوار، به همان اندازه که مخالف اقتصاد دولتی بودند، مخالف اقتصاد سرمایه‌داری نیز بودند.

نقطه مقابل اقتصاد دولتی در تمدن نوین اسلامی، اقتصاد مردمی است؛ نه اقتصاد سرمایه‌داری. این تفکیک، یک مسئله لفظی یا شعاری نیست، بلکه مرز میان دو تلقی کاملاً متفاوت از «مردم» در اقتصاد است. برخی اقتصاد دولتی را نفی می‌کنند، اما مقصودشان نه مشارکت عمومی مردم، بلکه میدان دادن به سرمایه‌داران بزرگ است. آنان نام این جابه‌جایی را «مردمی‌سازی اقتصاد» می‌گذارند، با این استدلال که هرچه دولتی نیست، پس مردمی است.

...ادامه در صفحه ۲

روایت عمیق سیاست و اقتصاد



دکتر میثم ظهوریان در گفت و گو با حکمران: ۷۶

ایران پس از شوک درمانی

چگونه شوک ارزی دی ماه موجب شکندگی بخش تولید در ایران شد؟



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید



حجت الاسلام
امیرحسین جعفری:
**پوست خربزه
بازار توافقی زیر
پای اقتصاد ایران**

۸



علی رحیمی:
**گرانی را
گردن جنگ
نیندازید**

۵۴



امیررضا بخشی پور:
**ارز ترجیحی؛
معلول آزادسازی،
نه علت بحران**

۳

هر اقتصاد غیردولتی، اقتصاد مردمی نیست



دکتر سید یاسر جبرائیلی
دبیرکل حزب تمدن نوین اسلامی

...ادامه سرمقاله

در این نگاه، کافی است مالکیت یا مدیریت از دولت خارج شود و به بخش خصوصی منتقل گردد تا اقتصاد، «مردمی» تلقی شود؛ حتی اگر نتیجه آن تمرکز ثروت، انحصار منابع، وابستگی اکثریت مردم به مزدبگیری و شکل‌گیری طبقه‌ای محدود از صاحبان قدرت اقتصادی باشد.

اقتصاد مردمی، بی‌تردید نقطه مقابل اقتصاد دولتی است؛ زیرا در اقتصاد دولتی، مردم به حاشیه رانده می‌شوند و تولید، تصمیم‌گیری، مالکیت و مدیریت اقتصادی در دست دستگاه‌های اداری و بوروکراتیک متمرکز می‌گردد. اما اقتصاد مردمی، به همان اندازه، نقطه مقابل اقتصاد سرمایه‌داری نیز هست؛ زیرا در اقتصاد سرمایه‌داری، اگرچه دولت ظاهراً عقب می‌نشیند، اما میدان واقعی اقتصاد در اختیار صاحبان سرمایه، شبکه‌های رانتی، بنگاه‌های بزرگ و گروه‌های مسلط مالی قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، مردم آزادی لازم برای فعالیت اقتصادی را کسب نمی‌کنند، بلکه از کارمندی دولت به کارگری سرمایه‌دار تغییر وضعیت می‌دهند؛ یعنی از وابستگی به بودجه عمومی، به وابستگی به سرمایه خصوصی رانده می‌شوند، بی‌آنکه صاحب ابزار تولید، امکان خلق ثروت و قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی شوند.

اقتصاد مردمی در منطق تمدن نوین اسلامی، نه دولتی‌سازی صنعت و تجارت و کشاورزی است و نه خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی به سود گروه‌های محدود. اقتصاد مردمی یعنی توزیع عادلانه امکان خلق ثروت میان همه آحاد جامعه. معنای حقیقی مردمی‌سازی آن است که مردم نه فقط مصرف‌کننده، رأی‌دهنده، کارگر یا دریافت‌کننده یارانه، بلکه مالک، تولیدکننده، تصمیم‌ساز و شریک در فرآیند تولید ثروت باشند. مردم وقتی در اقتصاد حضور واقعی دارند که امکان ورود به عرصه تولید، مالکیت ابزار کار، دسترسی به زمین، سرمایه، فناوری، آموزش، بازار، اعتبار و زنجیره ارزش برای آنان فراهم باشد. صرف واگذاری کارخانه‌ها، معادن، زمین‌ها، منابع طبیعی، بانک‌ها یا شرکت‌های دولتی به چند بنگاه



جامعه‌ای مردمی از نظر اقتصادی نیست؛ حتی اگر دولت در آن کوچک شده باشد. اقتصاد مردمی، اقتصاد توانمندسازی عمومی است؛ اقتصادی که مردم راز حاشیه بازار و دولت به متن تولید، مالکیت و تصمیم‌گیری اقتصادی بازمی‌گرداند.

پس باید با صراحت گفت که نفی اقتصاد دولتی، اگر به سرمایه‌سالاری ختم شود، نه اسلامی است، نه مردمی و نه عادلانه. اقتصاد مردمی در تمدن نوین اسلامی، راه سوم حقیقی است؛ راهی که هم با تمرکز بوروکراتیک دولت مخالف است و هم با تمرکز سرمایه‌دارانه ثروت. این اقتصاد، مردم را ابزار تولید برای دولت یا سرمایه نمی‌خواهد، بلکه آنان را صاحبان حقیقی میدان تولید و ثروت می‌داند.

مردمی‌سازی اقتصاد یعنی اعطای امکان، ابزار و قدرت تولید به مردم؛ نه واگذاری دارایی‌های عمومی به اقلیتی که نام خود را «بخش خصوصی» گذاشته اند و سپس خود را معادل مردم معرفی می‌کنند.

همان تمایز بنیادین است. مردمی‌سازی اقتصاد یعنی شکستن انحصار دولت و سرمایه به طور همزمان؛ یعنی باز کردن میدان اقتصاد برای عامه مردم، نه جایگزین کردن مدیر دولتی با مالک خصوصی. اگر اقتصاد از دست دولت خارج شود اما به دست طبقه‌ای محدود از سرمایه‌داران بیفتد، مردمی نشده است؛ فقط ارباب اقتصاد عوض شده است. اقتصاد مردمی زمانی تحقق می‌یابد که قدرت خلق ثروت، نه در دولت متمرکز باشد و نه در سرمایه‌داران، بلکه در متن جامعه توزیع شود. از این منظر، تمدن نوین اسلامی نیازمند مالکیت و کرامت انسانی به هم پیوند بخورند. عدالت در این الگو، صرفاً توزیع پول یا کمک معیشتی پس از تولید ثروت نیست؛ عدالت، از نقطه آغاز تولید شروع می‌شود. یعنی همه کسانی که استعداد، توان و اراده کار دارند، باید امکان ورود به میدان تولید را داشته باشند. جامعه‌ای که در آن عده‌ای مالک ابزار تولید و اکثریت ناچار به فروش نیروی کار خود باشند،

تولید باشند.

بنابراین اقتصاد مردمی، مردم را از «مزدوری» به «مالکیت مولد» منتقل می‌کند. در این اقتصاد، سیاست عمومی باید به جای آنکه فقط به بزرگ‌سازی بنگاه‌های دولتی یا حمایت از انباشت سرمایه در دست گروه‌های خاص بپردازد، زنجیره‌ای از امکانات تولید را در اختیار عموم مردم قرار دهد؛ تأمین مالی عادلانه، دسترسی به آلات تولید و مواد اولیه، فناوری مناسب، آموزش مهارت، تضمین بازار، شبکه توزیع، بیمه تولید، زیرساخت‌های محلی، تعاونی‌های واقعی و حمایت حقوقی از تولیدکنندگان خرد و متوسط. اقتصاد مردمی بدون چنین سازوکارهایی، به یک شعار تزئینی تبدیل می‌شود؛ همان‌گونه که خصوصی‌سازی بدون عدالت، به تمرکز ثروت و بازتولید نابرابری می‌انجامد.

در اقتصاد دولتی، مردم کارمند دولت می‌شوند؛ در اقتصاد سرمایه‌داری، مردم کارگر سرمایه‌دار می‌شوند؛ اما در اقتصاد مردمی، مردم باید صاحب امکان تولید شوند. این



شغل اگر صرفاً به معنای مزدبگیری در ساختارهای بزرگ دولتی یا خصوصی باشد، مردم را از وابستگی خارج نمی‌کند. آنچه مردم را توانمند می‌سازد، دسترسی به ابزار کار و امکان تولید است؛ یعنی اینکه خانواده، جوان، روستایی، کارآفرین خرد، تعاونی محلی، گروه‌های مردمی و نیروهای خلاق جامعه بتوانند مالک یا بهره‌بردار واقعی ظرفیت‌های تولید باشند.



تمدن نوین اسلامی نیازمند الگویی از اقتصاد است که در آن عدالت، تولید، مالکیت و کرامت انسانی به هم پیوند بخورند. عدالت در این الگو، صرفاً توزیع پول یا کمک معیشتی پس از تولید ثروت نیست؛ عدالت، از نقطه آغاز تولید شروع می‌شود. یعنی همه کسانی که استعداد، توان و اراده کار دارند، باید امکان ورود به میدان تولید را داشته باشند.

ارز ترجیحی؛ معلول آزادسازی، نه علت بحران



نهایی هستند.

ارز ترجیحی دقیقاً در چنین بستری پدید آمد. سیاست‌گذار می‌دانست که اگر همه کالاها، از جمله کالاهای اساسی، دارو و نهاده‌های ضروری تولید، با نرخ آزادشده ارز محاسبه شوند، جهش قیمت‌ها می‌تواند فشار معیشتی سنگینی بر مردم وارد کند. بنابراین ناچار شد در کنار ارز آزادشده، یک نرخ حمایتی برای کالاهای اساسی تعریف کند. به بیان روشن‌تر، ارز ترجیحی تلاشی بود برای مهار بخشی از تبعات همان سیاست آزادسازی. پس اگر امروز از فساد و رانت ارز ترجیحی سخن گفته می‌شود، باید ریشه را در همان نقطه دید: در واگذاری قیمت ارز به منطق



حذف ارز ترجیحی الزاماً به معنای حذف فساد نیست. اگر ساختار بازار ارز، شبکه واردات، نظام توزیع، رفتار صادرکنندگان بزرگ و ضعف نظارت اصلاح نشود، حذف ارز ترجیحی فقط محل رانت را جابه‌جا می‌کند. ممکن است رانت از واردکننده دریافت‌کننده ارز ترجیحی به صادرکننده، واسطه، توزیع‌کننده یا فروشنده منتقل شود.

سوداگری و در خروج دولت از نقش تنظیم‌گر و حافظ ارزش پول ملی.

مشکل اصلی از آنجا آغاز شد که به جای نقد مبنای آزادسازی نرخ ارز، تمام تقصیرها برگردن ارز ترجیحی انداخته شد. هر بار که فاصله میان نرخ آزاد و نرخ ترجیحی بیشتر شد، گفته شد این فاصله منشأ رانت است. اما چرا این فاصله مدام بیشتر شد؟ چون نرخ آزاد ارز در بازاری شکل می‌گرفت که از سوداگری، انتظارات تورمی، منافع صادرکنندگان، ضعف حکمرانی ارزی و بی‌ثباتی اقتصاد کلان تغذیه می‌کرد. در چنین شرایطی، طبیعی بود که فاصله میان نرخ حمایتی و نرخ آزاد افزایش یابد. اما به جای مهار سازوکار افزایش نرخ آزاد، سیاست‌گذار مدام به حذف نرخ حمایتی فکر کرد؛ یعنی به جای درمان علت، سپر حداقلی مردم را هدف قرار داد.

این همان خطای بزرگ در فهم ارز ترجیحی است. اگر نرخ آزاد ارز با منطق سوداگری بالا می‌رود، راه‌حل آن حذف ارز ترجیحی و گران کردن کالاهای اساسی مردم نیست. راه‌حل، بازگشت دولت به حکمرانی ارزی، کنترل جریان‌های مخرب در بازار ارز، مدیریت بازگشت ارز صادراتی، محدود کردن سوداگری و جلوگیری از تبدیل نرخ ارز به ابزار سودآوری گروه‌های خاص است. اما در عمل، هر چند وقت یک‌بار، اختلاف میان نرخ آزاد و نرخ ترجیحی به عنوان «رانت» معرفی شد و سپس با شعار حذف رانت، ارز کالاهای اساسی حذف یا تضعیف شد. نتیجه نیز روشن بود: کالاهای ضروری مردم گران شد، اما سازوکار اصلی تولید رانت و بی‌ثباتی همچنان باقی ماند.

از این منظر، حذف ارز ترجیحی الزاماً به معنای حذف فساد نیست. اگر ساختار بازار ارز، شبکه واردات، نظام توزیع، رفتار صادرکنندگان بزرگ و

ضعف نظارت اصلاح نشود، حذف ارز ترجیحی فقط محل رانت را جابه‌جا می‌کند. ممکن است رانت از واردکننده دریافت‌کننده ارز ترجیحی به صادرکننده، واسطه، توزیع‌کننده یا فروشنده منتقل شود. در نهایت نیز مردم با قیمت‌های بالاتر روبه‌رو می‌شوند، بی‌آنکه تضمینی وجود داشته باشد که فساد واقعاً حذف شده باشد.

اشکال بنیادین در این است که ارزش پول ملی را نمی‌توان به توافق صادرکننده و واردکننده سپرد. پول ملی فقط یک قیمت در بازار نیست؛ ستون



ارز ترجیحی، با همه ایرادها و زمینه‌های فساد که در اجرا پیدا کرد، نشانه یک بیماری عمیق تر بود: بیماری رهاسازی نرخ ارز و سپردن ارزش پول ملی به منطق بازارهای غیرمولد و ذی‌نفعان ارزی. اگر این بیماری درمان نشود، حذف ارز ترجیحی نه تنها مسئله را حل نمی‌کند، بلکه آخرین لایه حمایتی کالاهای اساسی را نیز از میان برمی‌دارد و فشار آزادسازی را مستقیم به سفره مردم منتقل می‌کند.

فقرات اقتصاد، معیشت و حکمرانی است. وقتی دولت از این حوزه عقب‌نشینی می‌کند، در واقع قدرت تنظیم معیشت مردم را به گروه‌هایی واگذار می‌کند که منافعشان الزاماً با منافع عمومی یکی نیست. نتیجه چنین سیاستی، تبدیل نرخ ارز به لنگر تورم، افزایش مداوم هزینه تولید، بی‌ثباتی قیمت کالاهای اساسی و کاهش قدرت خرید طبقات پایین و متوسط است.

بنابراین نقد اصلی نباید فقط متوجه ارز ترجیحی باشد. ارز ترجیحی، با همه ایرادها و زمینه‌های فساد که در اجرا پیدا کرد، نشانه یک بیماری عمیق‌تر بود: بیماری رهاسازی نرخ ارز و سپردن ارزش پول ملی به منطق بازارهای غیرمولد و ذی‌نفعان ارزی. اگر این بیماری درمان نشود، حذف ارز ترجیحی نه تنها مسئله را حل نمی‌کند، بلکه آخرین لایه حمایتی کالاهای اساسی را نیز از میان برمی‌دارد و فشار آزادسازی را مستقیم به سفره مردم منتقل می‌کند.

سیاست درست آن نیست که ارز ترجیحی را مقدس و ابدی بدانیم؛ اما سیاست درست این هم نیست که با شعار مبارزه با رانت، کالاهای اساسی مردم را به نرخ ارز آزادگره بزنیم. راه‌حل، بازسازی حکمرانی ارزی است: دولت باید بار دیگر نقش خود را در مدیریت ارزش پول ملی، تأمین کالاهای اساسی، نظارت بر بازگشت ارز صادراتی، کنترل سوداگری و حمایت هدفمند از تولید و مصرف ایفا کند. تا زمانی که نرخ ارز به میدان سودآوری صادرکننده و واردکننده تبدیل شده باشد، حذف ارز ترجیحی فقط نام دیگری برای گران‌سازی کالاهای اساسی خواهد بود.



امیررضا بخشی‌پور

در بحث ارز ترجیحی معمولاً صورت مسئله وارونه روایت می‌شود. گفته می‌شود ارز ترجیحی منشأ فساد، رانت، ناکارآمدی و اختلال در قیمت‌هاست و بنابراین باید حذف شود. اما کمتر به این پرسش بنیادی پاسخ داده می‌شود که اساساً ارز ترجیحی چرا و از کجا به وجود آمد؟ واقعیت این است که ارز ترجیحی نه یک پدیده مستقل، بلکه محصول مستقیم سیاست آزادسازی نرخ ارز و عقب‌نشینی دولت از نقش خود در صیانت از ارزش پول ملی بود. زمانی که دولت تعیین قیمت ارز را از جایگاه حاکمیتی خود خارج کرد و آن را به توافق صادرکننده و واردکننده سپرد، ناچار شد برای جلوگیری از انفجار قیمت کالاهای اساسی، یک نرخ جداگانه و حمایتی تعریف کند. این نرخ بعدها به «ارز ترجیحی» مشهور شد.

در منطق تعدیل اقتصادی، قرار بود قیمت ارز به سازوکار بازار سپرده شود؛ اما بازاری که در عمل نه بازار رقابتی، بلکه میدان چانه‌زنی ذی‌نفعان بزرگ صادراتی و وارداتی بود. وقتی ارزش پول ملی به توافق میان صادرکننده و واردکننده واگذار می‌شود، معنایش آن است که سرنوشت سفره مردم، قیمت کالاهای اساسی و هزینه تولید داخلی به اراده گروه‌هایی گره می‌خورد که خود از افزایش نرخ ارز منتفع می‌شوند. صادرکننده‌ای که درآمد ارزی دارد، به‌طور طبیعی از افزایش نرخ ارز سود می‌برد و واردکننده نیز افزایش نرخ ارز را به قیمت کالا منتقل می‌کند. در این میان، بازنده اصلی مردم، تولیدکننده داخلی و مصرف‌کننده

گرانی را گردن جنگ نیندازید



حذف ارز ترجیحی الزاماً به معنای حذف فساد نیست. اگر ساختار بازار ارز، شبکه واردات، نظام توزیع، رفتار صادرکنندگان بزرگ و ضعف نظارت اصلاح نشود، حذف ارز ترجیحی فقط محل رانت را جابه‌جا می‌کند. ممکن است رانت از واردکننده دریافت‌کننده ارز ترجیحی به صادرکننده، واسطه، توزیع‌کننده یا فروشنده منتقل شود.

بازارهای غیرمولد و ذی‌نفعان ارزی. اگر این بیماری درمان نشود، حذف ارز ترجیحی نه تنها مسئله را حل نمی‌کند، بلکه آخرین لایه حمایتی کالاهای اساسی را نیز از میان برمی‌دارد و فشار آزادسازی را مستقیم به سفره مردم منتقل می‌کند.

سیاست درست آن نیست که ارز ترجیحی را مقدس و ابدی بدانیم؛ اما سیاست درست این هم نیست که با شعار مبارزه با رانت، کالاهای اساسی مردم را به نرخ ارز آزادگره بزنیم. راه حل، بازسازی حکمرانی ارزی است: دولت باید بار دیگر نقش خود را در مدیریت ارزش پول ملی، تأمین کالاهای اساسی، نظارت بر بازگشت ارز صادراتی، کنترل سوداگری و حمایت هدفمند از تولید و مصرف ایفا کند. تازمانی که نرخ ارز به میدان سودآوری صادرکننده و واردکننده تبدیل شده باشد، حذف ارز ترجیحی فقط نام دیگری برای گران‌سازی کالاهای اساسی خواهد بود.

منتقل شود. در نهایت نیز مردم با قیمت‌های بالاتر روبه‌رو می‌شوند، بی‌آنکه تضمینی وجود داشته باشد که فساد واقعاً حذف شده باشد.

اشکال بنیادین در این است که ارزش پول ملی را نمی‌توان به توافق صادرکننده و واردکننده سپرد. پول ملی فقط یک قیمت در بازار نیست؛ ستون فقرات اقتصاد، معیشت و حکمرانی است. وقتی دولت از این حوزه عقب‌نشینی می‌کند، در واقع قدرت تنظیم معیشت مردم را به گروه‌هایی واگذار می‌کند که منافعتشان الزاماً با منافع عمومی یکی نیست. نتیجه چنین سیاستی، تبدیل نرخ ارز به لنگر تورم، افزایش مداوم هزینه تولید، بی‌ثباتی قیمت کالاهای اساسی و کاهش قدرت خرید طبقات پایین و متوسط است.

بنابراین نقد اصلی نباید فقط متوجه ارز ترجیحی باشد. ارز ترجیحی، با همه ایرادها و زمینه‌های فساد که در اجرا پیدا کرد، نشانه یک بیماری عمیق‌تر بود: بیماری رهاسازی

نرخ ارز و سپردن ارزش پول ملی به منطق

حذف نرخ حمایتی فکر کرد؛ یعنی به جای درمان علت، سپردن مردم را هدف قرار داد.

این همان خطای بزرگ در فهم ارز ترجیحی است. اگر نرخ آزاد ارز با منطق سوداگری بالا می‌رود، راه حل آن حذف ارز ترجیحی و گران کردن کالاهای اساسی مردم نیست. راه حل، بازگشت دولت به حکمرانی ارزی، کنترل جریان‌های مخرب در بازار ارز، مدیریت بازگشت ارز صادراتی، محدود کردن سوداگری و جلوگیری از تبدیل نرخ ارز به ابزار سودآوری گروه‌های خاص است. اما در عمل، هر چند وقت یک‌بار، اختلاف میان نرخ آزاد و نرخ ترجیحی به عنوان «رانت» معرفی شد و سپس با شعار حذف رانت، ارز کالاهای اساسی حذف یا تضعیف شد. نتیجه نیز روشن بود: کالاهای ضروری مردم گران شد، اما سازوکار اصلی تولید رانت و بی‌ثباتی همچنان باقی ماند.

از این منظر، حذف ارز ترجیحی الزاماً به معنای حذف فساد نیست. اگر ساختار بازار ارز، شبکه واردات، نظام توزیع، رفتار صادرکنندگان بزرگ و ضعف نظارت اصلاح نشود، حذف ارز ترجیحی فقط محل رانت را جابه‌جا می‌کند. ممکن است رانت از واردکننده دریافت‌کننده ارز ترجیحی به صادرکننده، واسطه، توزیع‌کننده یا فروشنده



ارز ترجیحی، با همه ایرادها و زمینه‌های فساد که در اجرا پیدا کرد، نشانه یک بیماری عمیق‌تر بود: بیماری رهاسازی نرخ ارز و سپردن ارزش پول ملی به منطق بازارهای غیرمولد و ذی‌نفعان ارزی. اگر این بیماری درمان نشود، حذف ارز ترجیحی نه تنها مسئله را حل نمی‌کند، بلکه آخرین لایه حمایتی کالاهای اساسی را نیز از میان برمی‌دارد و فشار آزادسازی را مستقیم به سفره مردم منتقل می‌کند.



علی رحیمی
پژوهشگر اقتصاد

در بحث ارز ترجیحی معمولاً صورت مسئله وارونه روایت می‌شود. گفته می‌شود ارز ترجیحی منشأ فساد، رانت، ناکارآمدی و اختلال در قیمت‌هاست و بنابراین باید حذف شود. اما کمتر به این پرسش بنیادی پاسخ داده می‌شود که اساساً ارز ترجیحی چرا و از کجا به وجود آمد؟ واقعیت این است که ارز ترجیحی نه یک پدیده مستقل، بلکه محصول مستقیم سیاست آزادسازی نرخ ارز و عقب‌نشینی دولت از نقش خود در صیانت از ارزش پول ملی بود. زمانی که دولت تعیین قیمت ارز را از جایگاه حاکمیتی خود خارج کرد و آن را به توافق صادرکننده و واردکننده سپرد، ناچار شد برای جلوگیری از انفجار قیمت کالاهای اساسی، یک نرخ جداگانه و حمایتی تعریف کند. این نرخ بعدها به «ارز ترجیحی» مشهور شد.

در منطق تعدیل اقتصادی، قرار بود قیمت ارز به سازوکار بازار سپرده شود؛ اما بازاری که در عمل نه بازار رقابتی، بلکه میدان چانه‌زنی ذی‌نفعان بزرگ صادراتی و وارداتی بود. وقتی ارزش پول ملی به توافق میان صادرکننده و واردکننده واگذار می‌شود، معنایش آن است که سرنوشت سفره مردم، قیمت کالاهای اساسی و هزینه تولید داخلی به اراده گروه‌هایی گره می‌خورد که خود از افزایش نرخ ارز منتفع می‌شوند. صادرکننده‌ای که درآمد ارزی دارد، به طور طبیعی از افزایش نرخ ارز سود می‌برد و واردکننده نیز افزایش نرخ ارز را به قیمت کالا منتقل می‌کند. در این میان، بازنده اصلی مردم، تولیدکننده داخلی و مصرف‌کننده نهایی هستند.

ارز ترجیحی دقیقاً در چنین بستری پدید آمد. سیاست‌گذار می‌دانست که اگر همه کالاهای جمله کالاهای اساسی، دارو و نهاده‌های ضروری تولید، با نرخ آزاد شده ارز محاسبه شوند، جهش قیمت‌ها می‌تواند فشار



هنوز اثر تومی واقعی حذف ارز ترجیحی را مردم حس نکرده‌اند

کاوه زرگران، رییس کمیسیون کشاورزی اتاق بازرگانی تهران: وقتی بخش عمده‌ای از قیمت تمام شده خوراک دام است و افزایش پیدا کرده قاعدتا قیمت دام افزایش خواهد یافت.

منبع: نود

اقتصادی



تلخ‌تر و شرم‌آورتر از اظهارات پزشک‌یان در مورد حذف ارز ترجیحی نمی‌توان بر زبان جاری کرد فرشاد مومنی، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی: حرف آن مقام عالی‌رتبه که گفته "اگر شوک قیمتی نمی‌دادیم، کشور قحطی می‌شد" یک حرف نسنجیده، پوچ، مبتذل و شرم‌آور است. این حرف نشانه بحران قدرت تشخیص اوست. من معتقدم اگر این آدم استراحت کند و از مشاوران مافیایی فاصله بگیرد، در شرایط عادی چنین حرفی نمی‌زند.

منبع: نود



جراحی اقتصادی و گرانی کالای اساسی؛ چرا ارز مورد نیاز تجار از ارز تالار مبادله هم گران‌تر تمام می‌شود؟

سید جلال طببا، عضو هیات مدیره اتحادیه واردکنندگان نهاده‌های دام و طیور ایران: پس از حذف ارز ترجیحی ۲۸۵۰۰ تومانی در «جراحی اقتصادی»، روند اظهار و تخصیص ارز برای کالای اساسی همچنان ۳۰ تا ۴۰ روز زمان می‌برد و هزینه انتقال ۲٫۷ درصدی بانک مرکزی، قیمت تمام شده ارز کالای اساسی را از ارز تالار مبادله (۱۴۵ هزار تومانی) به بالای ۱۵۰ هزار تومان رسانده که خلاف هدف اولیه جراحی است و باعث گرانی کالا می‌شود.

منبع: نود اقتصادی



۸۱ هزار تن ذرت گمشده؛ مرغداران ۷ ماه پیش پول دادند، نه ذرت گرفتند، نه دلارشان را!

کیا کپور، دشت‌گل‌پور، عضو هیات مدیره اتحادیه مرغداران: ۸۱ هزار تن ذرت با قیمت ۱۱۳۰۰ تومان پیش از حذف ارز ترجیحی به دستور وزارت جهاد به مرغداران واگذار شد، اما پس از ۸-۷ ماه نه ذرتی تحویل داده شده و نه پولی برگشته؛ بانک مرکزی دلار ندارد، سازمان برنامه بودجه قبول نمی‌کند و شرکت بازرگانی شرط پس گرفتن پول را رضایت‌نامه از شکایت گذاشته است. پس از حذف ارز ترجیحی، سرمایه در گردش مورد نیاز مرغداران از ۲-۳ میلیارد تومان به ۷-۱۰ میلیارد تومان افزایش یافت و وام‌های به‌ظاهر صفرصد بانک کشاورزی با هزینه‌های پنهان (دفترخانه، کارشناسی، تاخیر ۸۹ روزه) تا بیش از یک میلیارد تومان تمام می‌شود که در نهایت به مصرف‌کننده تحمیل می‌گردد.

منبع: نود اقتصادی



بحران سرمایه در گردش بعد از حذف ارز ترجیحی مسعود رسولی، دبیر انجمن صنعت گوشت و مواد پروتئینی کشور: با وجود وعده‌ها برای تامین سرمایه در گردش پس از گرانی کالاهای، این اتفاق نیفتاد و اکنون کمبود پول نقد، خریدهای مدت‌دار و کاهش شدید سرمایه در گردش نسبت به تورم، بازار را به شوکی شبیه «شوک هیپوولمیک» دچار کرده است. دولت حدود ۴ میلیارد دلار بابت کالاهای اساسی تحویل داده شده یک سال پیش به بخش خصوصی بدهکار است و هنوز پرداخت نکرده؛ حذف ارز ترجیحی باعث افزایش شدید قیمت‌ها شد و اکنون کالاهای اساسی و پروتئین به دست مصرف‌کننده نمی‌رسد. تعدیل نیرو در تمامی شرکت‌های صنعت گوشت و مرغ به دلیل کاهش شدید مصرف و افزایش هزینه‌ها، منجر به کاهش ظرفیت تولید و نیاز به کاهش هزینه‌ها شده است.

منبع: نود اقتصادی



حذف ارز ترجیحی، مصرف‌لبنیات را کاهش داد علی احسان ظفری، رئیس اتحادیه فرآورده‌های لبنی: در سال ۱۴۰۴، حذف ارز ترجیحی نهاده‌های دامی باعث نوسان قیمت و کاهش سرانه مصرف لبنیات شد، اما تولیدکنندگان با وجود مشکلات ناشی از جنگ (کمبود مواد بسته‌بندی و قطعات ماشین‌آلات اروپایی)، محصولات را در دسترس مصرف‌کنندگان نگه داشتند. دولت با حذف ارز ترجیحی بدون تدبیر جایگزین، باعث حذف تدریجی لبنیات از سفره خانوار شده است؛ یارانه یک میلیون تومانی ۵۰ قلمی نیز به دلیل اولویت ندادن مردم به لبنیات، ضربه مهلکی به صنعت لبنیات و سلامت نسل آینده زده است.



خلف وعده ۵۰۰ همتی دولت برای تامین سرمایه در گردش مرغداری‌ها

حبیب اسدالله‌نژاد، مدیرعامل اتحادیه سراسری مرغداران گوشتی: بعد از حذف ارز ترجیحی، بانک کشاورزی فقط روش «کیف پول نوی‌پو» را عملی کرد، اما روش دوم یعنی افزایش سرمایه بانک برای تأمین ۵۰ همت تسهیلات نقدینگی واحدهای مرغداری را اجرا نکرد.

منبع: نود اقتصادی



در کمال تعجب دولت برای حذف ارز ترجیحی حتی یک جلسه با ما نگذاشت و یک بار با ما صحبت نکردند در حالی که در دولت شهید رئیسی برای حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰، هشتاد و سه بار با ما جلسه گذاشتند

حمیدرضا کاشانی رئیس اتحادیه مرغداران میهن (مرغ تخمگذار) در گفت‌وگو با «اقتصاد» ۱۲: بعد از حذف ارز ترجیحی احساس یتیمی کردیم، چون هزینه‌های تولید ۵ برابر شد ولی دولت حتی یک بار با ما جلسه نگذاشت و حتی مشکلات ما را هم نشنیدند.

منبع: اقتصاد ۱۲



روزی که ارز ترجیحی قطع شد و قیمت کالاهای اساسی ۶ برابر شد که اصلاً جنگ شروع نشده بود، پس مسئولان حق ندارند گرانی امروز گوشت و مرغ و لبنیات را گردن جنگ بیندازند

احمد مقدسی رئیس انجمن گاوداران ایران در گفت‌وگو با «اقتصاد» ۱۲: ۴۷ سال است که در محاصره و تحریم هستیم، مسئولان حق ندارند گرانی امروز کالاهای اساسی را به گردن جنگ بیندازند، تنها عاملش سیاست اشتباه حذف ارز

منبع: اقتصاد ۱۲



با حذف ارز ترجیحی، قیمت دارو، کارگر، واکسن و حتی قیمت اجاره مراعات هم افزایش یافت

افشین صدر دادر، مدیرعامل اتحادیه دام سبک: در دو سه ماه پایانی سال، حذف ارز ترجیحی به مشکلات ناشی از خشکسالی و کشتار دام‌های مولد اضافه شد؛ هرچند شدت کشتار کاهش یافته، اما کمبود نقدینگی و افزایش تورم در تمام اقلام تولید (دارو، واکسن، کارگر، اجاره مزارع و مراعات) به دنبال حذف ارز، تولیدکنندگان را تهدید می‌کند و نیاز به فکر اساسی است.

منبع: نود اقتصادی



دولت با طناب کارشناسان پاورپوینتی به چاه رفت / می‌گفتند با حذف ارز ترجیحی فقط سه قلم کالا گران می‌شود

محسن زنگنه، عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس: کارشناسانی که به مسئولین دولت با پاورپوینت وعده می‌دهند با حذف ارز ترجیحی فقط سه قلم کالا گران می‌شود، الفبای اقتصاد را نمی‌دانند، اما برای درمان این زخم باید با تدبیر عمل کرد نه با طناب این کارشناسان.

منبع: نود

اقتصادی



اقتصاد ایران باید آرایش جنگی بگیرد



بخش مالی مستقل از تولید در اقتصاد مواجهیم؛ بخشی که به‌تدریج در حال تکمیل سلطه خود بر بخش حقیقی است، باید تضمین کنیم که بخش حقیقی همواره بر اقتصاد کشور مسلط باشد و بخش بالادست اقتصاد را شکل دهد. اتفاقی که در سال‌های گذشته رخ داده، به‌ویژه از زمانی که زیست‌بوم بانکداری خصوصی در کشور شکل گرفته، این بوده که سهم بخش مولد و حقیقی از تسهیلات بانکی به‌تدریج کاهش یافته است. بنابراین برخی برآوردها، سهم بخش مولد از تسهیلات بانکی از حدود ۵۱ درصد به حدود ۱۸ درصد کاهش پیدا کرده است. این یک زنگ خطر بسیار جدی برای اقتصاد ماست.

🔗 یکی از نقدهای شمایه‌سیاست‌گذاری اقتصادی، نگاه ساده‌انگارانه به رابطه نقدینگی و تورم است. این مسئله چه اثری بر تصمیم‌های اقتصادی گذاشته است؟

🔗 **میثم ظهوریان:** شاید مهم‌ترین مانع استفاده از قدرت خلق پول بانکی در بازسازی، جدا از اقتصاد سیاسی حاکم بر بانک‌ها و جنس رابطه‌ای که در نظام بانکداری ما شکل گرفته، یک نگرش نظری نادرست نیز باشد. ایده‌های سنتی و تاریخ‌مصرف گذشته درباره نقدینگی و تورم، که

برابر بودجه عمرانی کشور است.

🔗 **اما این ظرفیت بانکی اگر درست هدایت نشود، خودش می‌تواند منشأ بی‌ثباتی باشد. مسئله اصلی در نظام بانکی چیست؟**

🔗 **میثم ظهوریان:** اگر این ظرفیت عظیم بانکی به‌درستی هدایت نشود و بانک‌ها منابع تسهیلاتی را به شرکت‌های واسطه، شرکت‌های وابسته به خود، افراد مرتبط، بخش‌های غیرمولد، بخش‌های غیرحقیقی و بخش مالی مستقل از تولید اختصاص دهند، طبیعی است که فشاری که دشمن بر اقتصاد وارد کرده، تشدید خواهد شد. در چنین شرایطی، یکی از الزامات مهم اقتصاد ایران، به نظر من، بحث «سرکوب مالی» به نفع تولید است. ما بارش‌دیک



در آلمان پس از جنگ جهانی اول، با محوریت شخصیتی مانند یالمار شاخت، کشوری که در جنگ ویران شده بود، توانست با تکیه بر سازوکارهای پولی، بانکی و اعتباری، بخشی از ظرفیت‌های خود را بازسازی کند و به یک قدرت اقتصادی و صنعتی تبدیل شود.

و ارزش افزوده بالاتر حرکت کنیم. به بیان دیگر، اقتصاد باید از خام‌فروشی فاصله بگیرد و به سمت تولید، فرآوری و خلق ارزش افزوده بیشتر برود. در کنار آن، مسئله کالاهای اساسی نیز به‌طور مشخص یکی از محورهای مهم اقتصاد جنگی است.

🔗 **در بازسازی اقتصادی پس از جنگ، چه ظرفیتی را مهم‌تر و مغفول‌تر از بقیه می‌دانید؟**

🔗 **میثم ظهوریان:** یکی از ظرفیت‌های بسیار مهمی که در بازسازی پس از جنگ باید به آن توجه شود، نظام بانکی است. اگر تجربه‌های بازسازی پس از جنگ را در دنیا بررسی کنیم، هدایت قدرت خلق پول بانکی و استفاده از اهرم خلق پول بانکی برای بازسازی، تقریباً یکی از پایه‌های ثابت تجربه‌های موفق بوده است. برای نمونه، در آلمان پس از جنگ جهانی اول، با محوریت شخصیتی مانند یالمار شاخت، کشوری که در جنگ ویران شده بود، توانست با تکیه بر سازوکارهای پولی، بانکی و اعتباری، بخشی از ظرفیت‌های خود را بازسازی کند و به یک قدرت اقتصادی و صنعتی تبدیل شود.

اگر بخواهیم کمی عددی وارد بحث نظام بانکی شویم و ظرفیت آن را بشناسیم، کافی است به این عدد توجه کنیم: حدود ۱۱ هزار همت خلق پول در سال گذشته توسط نظام بانکی انجام شده است. در حالی که در همین سال، کل بودجه غیرجاری کشور، یعنی بودجه عمرانی، ماشین‌آلات، پروژه‌های زیرساختی، راه‌ها، بیمارستان‌ها، پروژه‌های آب و سایر طرح‌های عمرانی، حدود ۶۰۰ همت بوده است. یعنی ظرفیت خلق پول نظام بانکی ما تقریباً حدود ۲۰

🔗 **وقتی می‌گویید اقتصاد باید آرایش جنگی بگیرد، منظورتان فقط مدیریت بحران است یا اصلاحات اقتصادی عمیق‌تر را هم شامل می‌شود؟**

🔗 **میثم ظهوریان:** در لایه بالاتر، ما باید جنگ را در عین تلخی‌ها و خسارت‌های آن، به‌مثابه فرصتی برای برخی اصلاحات اقتصادی ببینیم؛ اصلاحاتی که شاید در شرایط عادی، انگیزه یا جسارت لازم برای اجرای آن‌ها در میان مسئولان وجود نداشت. یکی از این حوزه‌ها، بخش حقیقی اقتصاد است؛ بخشی که تولیدمحور است و ارزش افزوده بالاتر ایجاد می‌کند. باید تا حد امکان از زنجیره خام‌فروشی به سمت زنجیره‌های تولید



یکی از ظرفیت‌های بسیار مهمی که در بازسازی پس از جنگ باید به آن توجه شود، نظام بانکی است. اگر تجربه‌های بازسازی پس از جنگ را در دنیا بررسی کنیم، هدایت قدرت خلق پول بانکی و استفاده از اهرم خلق پول بانکی برای بازسازی، تقریباً یکی از پایه‌های ثابت تجربه‌های موفق بوده است.

🔗 **در تحلیل شما، جنگ اخیر از چه مرحله‌ای وارد عرصه اقتصاد شد و چرا امروز باید اقتصاد را میدان اصلی نبرد دانست؟**

🔗 **میثم ظهوریان:** بسم الله الرحمن الرحیم؛ در هفته چهارم جنگ، دشمن به این جمع‌بندی رسید که با ابزار نظامی و با اهدافی که در میدان تعریف کرده بود، به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. البته این به معنای آن نیست که امکان شکل‌گیری دوباره درگیری نظامی وجود ندارد؛ کم‌اینکه همین حالا نیز سطحی از تقابل نظامی، ولو به‌صورت نسبی، وجود دارد و ممکن است دوباره تشدید شود. اما نقطه مهم این است که نقطه ثقل جنگ به‌تدریج از میدان نظامی به عرصه اقتصاد منتقل شده است.

در آمریکا نیز همین جابه‌جایی دیده می‌شود؛ میدان از وزارت دفاع به خزانه‌داری منتقل شده و ابزارهای اقتصادی، مالی و تحریمی در مرکز آرایش دشمن قرار گرفته‌اند. در چنین فضایی، آرایش مسئولان اقتصادی ما نیز باید آرایش جنگی و متناسب با اقتضانات جنگ باشد. عزیزان مسئول حتماً زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند، اما این تلاش باید مضاعف شود و مهم‌تر از آن، باید فهم درستی از وضعیت جدید شکل بگیرد. ساختارهای عادی تصمیم‌گیری اقتصادی ما، که حتی در شرایط معمول نیز گاهی از جهت کیفیت تصمیم‌گیری دچار مشکل اند، برای شرایط جنگ اقتصادی کفایت نمی‌کنند.

تصوراتی ساده و مکانیکی از اثر نقدینگی بر تورم دارند، حتماً باید اصلاح شوند.

باید توجه کرد آنچه در اقتصاد ایران اتفاق افتاده، افزایش تقاضا یا رشد نقدینگی واقعی نیست. اقتصاد ما در یک دهه اخیر به شدت کوچک شده و بخش تولید آسیب دیده است. مسئله اقتصاد ما کیفیت نقدینگی است نه کمیت آن. از سال ۱۳۹۶ به بعد، و حتی در روندی طولانی‌تر از سال ۱۳۹۱ تاکنون، اقتصاد با کاهش ظرفیت و افت تولید مواجه بوده است و حجم نقدینگی نیز نسبت به تولید ناخالص داخلی کاهش داشته است. بنابراین بخش مهمی از تورم در اقتصاد ایران، تورم فشار هزینه و ناشی از شوک سمت عرضه است.

📌 آیا می‌توان شوک ارزی دی‌ماه و سیاست‌های مرتبط با ارز ترجیحی را نمونه‌ای از همین بی‌توجهی به سمت عرضه دانست؟

📌 **میثم ظهوریان:** بله. یکی از نمونه‌های روشن شوک سمت عرضه، شوک ارزی دی‌ماه بود. مهم‌ترین مسئله در آن شوک ارزی این بود که طراحان این سیاست‌ها، فاقد درک اقتصادی دقیق بودند. نگاه آنان عمدتاً اقتصاد کلانی محض بود؛ آن هم مبتنی بر ایده‌ها و نظریه‌های تاریخ مصرف گذشته. حتی در برخی موارد، به همان نظریه‌ها نیز از نظر تئوریک تسلط

درستی وجود نداشت. همین نگاه باعث می‌شود سیاستی مانند حذف یا تغییر ارز ترجیحی صرفاً به این صورت تقلیل پیدا کند که گویی می‌خواهیم یارانه‌ای را از ابتدای زنجیره به انتهای زنجیره منتقل کنیم در حالیکه در طول این زنجیره هزاران بازیگر در حال فعالیت هستند که هر کدام مسئله‌ای خاص دارند.

در حالی که اقتصاد فقط یک جابه‌جایی حسابداری نیست. چنین سیاستی، اگر بدون توجه به تولید، سرمایه در گردش، نهاده‌ها، رفتار تولیدکننده و زنجیره عرضه اجرا شود، تبعات خاص خود را دارد. وقتی نسبت به این مسائل فکری نشده باشد، طبیعی است اتفاقی رخ دهد که امروز در آمارها و گزارش‌ها دیده می‌شود. برای نمونه، گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌داد که در فروردین نسبت به دی‌ماه، جوجه‌ریزی در مرغداری‌ها حدود ۳۶

درصد کاهش داشته است. این کاهش، به معنای تهدید جدی عرضه مرغ در ماه‌های بعد است.

📌 **پس از نظر شما تورم ناشی از شوک عرضه، از تورم ناشی از رشد نقدینگی خطرناک‌تر است؟**

📌 **میثم ظهوریان:** خیلی مهم است درک کنیم که شوک سمت عرضه، هم پایدارتر است و هم اثر بیشتری نسبت به شوک ناشی از تقاضا دارد. آن چیزی که معمولاً گفته می‌شود که مثلاً افزایش پایه پولی یا نقدینگی اثر تورمی دارد، یک بخش ماجراست؛ اما تورمی که ناشی از مچاله شدن، تخریب و کاهش تولید باشد، اثر بسیار پررنگ‌تر و پایدارتری بر قیمت‌ها دارد.

📌 **در این میان، مسئله تسهیلات سرمایه در گردش کالاهای اساسی چه اهمیتی دارد؟**

📌 **میثم ظهوریان:** در همین چارچوب باید به مسئله عدم تخصیص تسهیلات ۷۰۰ همتی نیز توجه کرد. دولت در ذیل بحث ارز ترجیحی وعده داده بود که حدود ۷۰۰ همت تسهیلات سرمایه در گردش برای کالاهای اساسی فراهم شود.

وقتی نهاده یک واحد تولیدی ناگهان از ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومان به ۱۲۰ یا ۱۴۰ هزار تومان افزایش پیدا می‌کند، روشن است که سرمایه در گردش آن واحد باید چند برابر شود. یکی از ظرفیت‌هایی که می‌توانست این فشار را جبران کند، همین ظرفیت نظام بانکی بود. اما این ۷۰۰ همت با بهانه‌هایی مانند نگرانی از افزایش نقدینگی یا پایه پولی عملاً تخصیص پیدا نکرد.

📌 **اگر دولت در چنین اصلاحاتی به وعده‌های خود عمل نکند، چه پیامدی برای اعتماد عمومی دارد؟**

📌 **میثم ظهوریان:** این مسئله از یک جهت دیگر نیز مهم است: نکول دولت در تعهدات خود در یک طرح اصلاح اقتصادی، باعث از بین رفتن سرمایه اجتماعی میان دولت و مردم می‌شود. در چنین طرح‌هایی، دولت معمولاً دو تعهد اصلی می‌دهد: نخست، اینکه مبلغ کالا برگ یا حمایت معیشتی متناسب با افزایش قیمت‌ها افزایش خواهد یافت؛ و دوم، اینکه تسهیلات تولیدی و سرمایه در گردش برای بخش مولد تأمین می‌شود. اما در هر دو محور، دولت به بهانه‌های مختلف عملاً تعهد خود را کامل انجام نداد.

نتیجه این می‌شود که هم مردم و هم تولیدکنندگان نسبت به اصلاحات اقتصادی بی‌اعتماد می‌شوند.

📌 **برای تأمین مالی بازسازی جنگ و حمایت از تولید، غیر از نظام بانکی چه ظرفیت‌هایی وجود دارد؟**

📌 **میثم ظهوریان:** نکته پایانی درباره تأمین مالی بازسازی جنگ است. به نظر من، باید برخی ظرفیت‌ها جدی گرفته شود. یکی از این ظرفیت‌ها، مالیات‌های دارایی محور است؛ مانند مالیات بر سود سپرده‌های بانکی بزرگ، مالیات بر عایدی سرمایه، و حتی افزایش مالیات بر ارزش افزوده در برخی چارچوب‌ها. پیشنهادی که دولت در لایحه داشت و مجلس با آن همراهی نکرد، افزایش دو درصدی مالیات بر ارزش افزوده بود که می‌توانست در تأمین مالی بخشی از نیازها نقش داشته باشد. ظرفیت مهم دیگر، دارایی‌های دولت، به‌ویژه زمین است. دولت در محدوده شهرها و پیرامون آن‌ها حجم قابل توجهی زمین در اختیار دارد. بحث این نیست که همه این زمین‌ها واگذار شود، اما اگر دولت بخشی از این ظرفیت را

به صورت هدفمند فعال کند، می‌تواند از یک سو مشکل مسکن و عرضه زمین را کاهش دهد و بخش خصوصی را در حوزه ساخت‌وساز فعال کند، و از سوی دیگر، ظرفیت جدی برای تأمین مالی پروژه‌های بازسازی و عمرانی ایجاد کند.

📌 **اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، اقتصاد ایران در این مرحله به چه نوع حکمرانی نیاز دارد؟**

📌 **میثم ظهوریان:** در مجموع، اگر جنگ به عرصه اقتصاد منتقل شده است، پاسخ ما نیز باید اقتصادی و متناسب با شرایط جنگی باشد. این پاسخ، با تصمیم‌گیری‌های عادی، نظام بانکی رها شده، بی‌توجهی به تولید، بی‌تعهدی نسبت به وعده‌های حمایتی و غفلت از ظرفیت‌های مالی دولت ممکن نیست.

اقتصاد ایران امروز به آرایش جنگی نیاز دارد؛ آرایشی که در آن تولید، کالاهای اساسی، نظام بانکی، مالیات، زمین، مسکن و سرمایه اجتماعی، همه در یک منظومه واحد دیده شوند.

ج
در مجموع، اگر جنگ به عرصه اقتصاد منتقل شده است، پاسخ ما نیز باید اقتصادی و متناسب با شرایط جنگی باشد. این پاسخ، با تصمیم‌گیری‌های عادی، نظام بانکی رها شده، بی‌توجهی به تولید، بی‌تعهدی نسبت به وعده‌های حمایتی و غفلت از ظرفیت‌های مالی دولت ممکن نیست. اقتصاد ایران امروز به آرایش جنگی نیاز دارد؛ آرایشی که در آن تولید، کالاهای اساسی، نظام بانکی، مالیات، زمین، مسکن و سرمایه اجتماعی، همه در یک منظومه واحد دیده شوند.

پوست خریزه بازار توافقی زیر پای اقتصاد ایران



صادرات و جلوگیری از شوک‌های ناگهانی توازن برقرار کند. اما سپردن قیمت ارز به بازارهای توافقی بدون مهار ذی‌نفعان، بدون الزام بازگشت ارز، بدون کنترل سوداگری و بدون حمایت از کالاهای اساسی، نتیجه‌ای جز جهش‌های پیاپی نخواهد داشت.

امروز اگر قرار است درباره گرانی کالاهای اساسی، فشار بر مردم، بحران سرمایه در گردش تولیدکنندگان و دشواری تأمین ارز ترجیحی سخن بگوییم، باید به خشت اول بازگردیم. خشت اول، همان سیاستی بود که تصور کرد با عقب‌نشینی دولت از تنظیم نرخ ارز و سپردن قیمت به صادرکننده و واردکننده، بازار به تعادل خواهد رسید. تجربه نشان داد که در اقتصاد ایران، چنین عقب‌نشینی‌ای به تعادل منجر نمی‌شود؛ بلکه به جهش نرخ، افزایش انتظارات تورمی، تشدید فشار بر کالاهای اساسی و فراهم شدن زمینه برای حذف حمایت‌های معیشتی منتهی می‌شود.

پاسخگویی در این زمینه ضروری است. سیاست‌گذاری اقتصادی نمی‌تواند عرصه آزمون‌های پرهزینه بدون مسئولیت باشد. کسانی که با اطمینان بالا وعده دادند بازار توافقی هزینه‌ها را افزایش نمی‌دهد، باید توضیح دهند چرا نتیجه عملی، جهش نرخ ارز و فشار بیشتر بر سفره مردم شد. اقتصاد کشور، به‌ویژه در شرایط جنگ اقتصادی، تحمل آزمون و خطاهای پرهزینه را ندارد. ارزش پول ملی را نمی‌توان به آزمایشگاه نظریه‌هایی تبدیل کرد که هزینه خطای آن را مردم با گوشت، مرغ، دارو، اجاره و نان پرداخت می‌کنند.



محل فساد را جابه‌جا می‌کند و هم‌زمان قیمت کالاهای اساسی را بالا می‌برد.

مسئله مهم‌ترین است که با جهش نرخ‌های تجاری و آزاد، دولت برای تأمین ارز ترجیحی کالاهای اساسی تحت فشار بیشتری قرار می‌گیرد. اگر نرخ‌های بالاتر تثبیت شوند و نرخ ترجیحی همچنان پایین‌تر بماند، دولت ناچار می‌شود برای حفظ کالاهای اساسی از ذخایر ارزی بیشتری استفاده کند. اگر هم به این نتیجه برسد که تأمین ارز ترجیحی دشوار شده، حذف آن را در دستور کار قرار می‌دهد. در هر دو حالت، ریشه بحران همان جایی است که نرخ ارز از مدیریت حاکمیتی خارج شده و به سازوکارهای سپرده شده که میل طبیعی آن‌ها به سمت افزایش نرخ است.

بنابراین نقد اصلی باید متوجه آن رویکردی باشد که گمان می‌کند ارزش پول ملی را می‌توان به توافق صادرکننده و واردکننده واگذار کرد. پول ملی، کالای معمولی نیست که قیمت آن صرفاً با چانه‌زنی بازیگران بازار تعیین شود. پول ملی پایه محاسبات تولید، مصرف، تجارت، پس‌انداز، دستمزد و امنیت معیشتی جامعه است. اگر ارزش آن بی‌ثبات شود، همه لایه‌های اقتصاد بی‌ثبات می‌شود. در چنین شرایطی، دولت نمی‌تواند خود را کنار بکشد و صرفاً تماشاگر توافق ذی‌نفعان باشد.

راه‌حل، بازگشت به ارزیابی بی‌ضابطه یا تثبیت کورکورانه نیست؛ راه‌حل، حکمرانی فعال ارزی است. نرخ ارز باید در چارچوبی مدیریت‌شده، قابل پیش‌بینی و متناسب با ظرفیت تولید و معیشت کشور تنظیم شود. سیاستی مانند «میخکوب خزنه» اگر درست طراحی شود، می‌تواند میان ضرورت کنترل انتظارات، حفظ رقابت‌پذیری

چگونه ایجاد شد. نمی‌گویند چه سیاستی نرخ‌های بالاتر را رسمیت بخشید. نمی‌گویند چرا به جای مهار نرخ‌های جهش‌یافته، باید نرخ حمایتی کالاهای اساسی را حذف کرد. در واقع، ابتدا با آزادسازی و واگذاری قیمت ارز به منطق صادرکننده و واردکننده، نرخ‌ها بالا برده می‌شود؛ سپس فاصله ایجاد شده با ارز ترجیحی به عنوان فساد معرفی می‌شود؛ و در نهایت، فشار آن بر سفره مردم تخلیه می‌گردد.

این همان خطای بنیادین است. اگر نرخ ارز به دست ذی‌نفعان ارزی سپرده شود، طبعاً نرخ بالاتر، مطلوب‌تر و سودآورتر خواهد بود. صادرکننده از گران‌تر شدن ارز سود می‌برد. واردکننده نیز افزایش هزینه را به قیمت نهایی کالا منتقل می‌کند. اما کارگر، کارمند، بازنشسته، تولیدکننده کوچک، مرغدار، دامدار، بیمار و خانواری که باید کالاهای اساسی را با قیمت بالاتر تهیه کند، هیچ سهمی از این سود ندارد. بنابراین سپردن ارزش پول ملی به توافق بازیگران ذی‌نفع، نه آزادسازی واقعی است و نه حکمرانی اقتصادی؛ بلکه نوعی عقب‌نشینی دولت از وظیفه اصلی خود در صیانت از ثبات اقتصادی و معیشت عمومی است.

طرفداران این سیاست معمولاً می‌گویند نرخ ترجیحی فساد ایجاد می‌کند. این گزاره می‌تواند در اجرا مصادیقی داشته باشد، اما به تنهایی حقیقت کامل نیست. فساد فقط در نرخ ترجیحی تولید نمی‌شود؛ فساد در ضعف حکمرانی، نبود شفافیت، رهاشدگی زنجیره واردات و توزیع، عدم نظارت بر بازگشت ارز صادراتی، انحصارهای تجاری و اتصال نامرئی برخی بازیگران به منابع ارزی تولید می‌شود. اگر این ساختارها اصلاح نشوند، حذف ارز ترجیحی الزاماً فساد را حذف نمی‌کند؛ فقط

ملی و قیمت کالاهای اساسی مردم را به توافق بازیگرانی سپرد که منافع آنان الزاماً با منافع عمومی یکی نیست؟

نتیجه اجرای این سیاست، خیلی زود خود را نشان داد. در همان گام‌های نخست، نرخ ارز حاصل از صادرات که در محدوده‌های پایین‌تر قرار داشت، با جهشی سنگین به سطوح بالاتر منتقل شد. هم‌زمان، نرخ ارز در بازار غیررسمی نیز جهش کرد و بازار توافقی عملاً به پله‌ای برای افزایش‌های بعدی تبدیل شد. آنچه قرار بود به کنترل و شفافیت کمک کند، در عمل به سیگنال آزادسازی بیشتر و گران‌تر شدن ارز تبدیل شد. به بیان دیگر، سیاستی که با وعده کاهش تنش ارزی وارد میدان شد، خود به یکی از عوامل تشدید انتظارات تورمی و جهش نرخ ارز بدل شد.

این جهش فقط یک اتفاق مالی نبود. در اقتصادی مانند ایران، نرخ ارز صرفاً قیمت یک دارایی یا ابزار مبادله خارجی نیست؛ نرخ ارز به سرعت به قیمت کالاهای اساسی، مواد اولیه، نهاده‌های تولید، دارو، حمل‌ونقل، مسکن، اجاره و انتظارات عمومی منتقل می‌شود. وقتی نرخ ارز در بازارهای تجاری و غیررسمی بالا می‌رود، فاصله آن با نرخ ترجیحی کالاهای اساسی نیز افزایش پیدا می‌کند. همین فاصله، بهانه‌ای آماده در اختیار کسانی قرار می‌دهد که سال‌هاست حذف ارز ترجیحی را با ادبیات مبارزه با رانت و فساد دنبال می‌کنند.

اینجاست که باید نسبت میان بازار توافقی و حذف ارز ترجیحی را دقیق فهمید. ارز ترجیحی در خلأ به مسئله تبدیل نشد؛ فاصله آن با نرخ‌های آزاد شده و جهش یافته، به ابزار حمله به آن تبدیل شد. وقتی نرخ ارز تجاری و آزاد بالا می‌رود، مدافعان حذف ارز ترجیحی می‌گویند این فاصله منشأ رانت است و باید حذف شود. اما نمی‌گویند این فاصله



بحران ارزی اخیر را نمی‌توان صرفاً با چند عدد و نمودار توضیح داد. آنچه در ماه‌های گذشته رخ داد، فقط افزایش نرخ دلار نبود؛ بلکه نتیجه یک تغییر نگاه در حکمرانی ارزی کشور بود. نقطه آغاز این مسیر را باید در ایده‌ای جست و جو کرد که با عنوان «بازار توافقی» یا «بازار ارز تجاری» معرفی شد؛ ایده‌ای که مدافعان آن با اطمینان بالا ادعا می‌کردند انتقال سامانه نیما به سازوکار جدید، به افزایش هزینه‌ها منجر نخواهد شد و بازار را به سمت تعادل، شفافیت و کارایی بیشتر خواهد برد. اما تجربه عملی نشان داد که این خوش‌بینی، بیش از آنکه بر واقعیت اقتصاد ایران استوار باشد، بر نوعی ساده‌سازی خطرناک از مسئله ارز بنا شده بود.

در ظاهر، بازار توافقی قرار بود نرخ ارز را از سازوکارهای اداری فاصله دهد و به توافق میان صادرکننده و واردکننده بسپارد. این ایده در نگاه نخست، جذاب و بازارپسند به نظر می‌رسید؛ زیرا ادعای کرد دولت را از قیمت‌گذاری دستوری خارج می‌کند و نرخ ارز را به واقعیت‌های عرضه و تقاضا نزدیک‌تر می‌سازد. اما پرسش اصلی این بود که در اقتصاد ایران، «توافق صادرکننده و واردکننده» دقیقاً به سود چه کسی می‌شود؟ آیا صادرکننده‌ای که از افزایش نرخ ارز منتفع می‌شود، انگیزه‌ای برای تثبیت قیمت دارد؟ آیا واردکننده‌ای که افزایش هزینه ارز را نهایتاً به مصرف‌کننده منتقل می‌کند، مانعی جدی در برابر جهش نرخ خواهد بود؟ و مهم‌تر از همه، آیا می‌توان ارزش پول



۹

پایه‌دانشت



بهای پنهان حذف ارز ترجیحی؛ اقتصاد روی کاغذ، جامعه در واقعیت



یکی از خطاهای رایج در سیاست‌گذاری اقتصادی آن است که جامعه صرفاً از دریچه اعداد و شاخص‌ها دیده شود. در چنین نگاهی، اگر یک سیاست بتواند کسری بودجه را کاهش دهد، رانت را محدود کند یا بهره‌وری را افزایش دهد، موفق ارزیابی می‌شود. اما واقعیت این است که اقتصاد در خلأ عمل نمی‌کند. هر تصمیم اقتصادی بر زندگی مردم اثر می‌گذارد و واکنش مردم نیز بخشی از نتیجه همان تصمیم است.

به همین دلیل، موفقیت یک سیاست را نمی‌توان تنها با شاخص‌های اقتصادی سنجید؛ بلکه باید آثار اجتماعی، سیاسی و حکمرانی آن را نیز در نظر گرفت. حذف ارز ترجیحی را می‌توان یکی از مهم‌ترین اصلاحات اقتصادی سال‌های اخیر دانست؛ اصلاحی که از همان ابتدا با استدلال‌های مشخصی همراه بود. مدافعان این سیاست معتقد بودند تخصیص ارز ارزان قیمت در ابتدای زنجیره تأمین، نه تنها به هدف اصلی خود یعنی حمایت از مصرف‌کننده نهایی نمی‌رسد، بلکه زمینه ایجاد رانت، فساد و اتلاف منابع را فراهم می‌کند. از این منظر، انتقال یارانه از ابتدای زنجیره به انتهای زنجیره اقدامی ضروری برای افزایش کارایی اقتصادی و جلوگیری از هدررفت منابع تلقی می‌شود.

این استدلال از نظر اقتصادی قابل فهم بود. کمتر کسی از وجود رانت و ناکارآمدی در سازوکار تخصیص ارز دفاع می‌کرد. مسئله اما از جایی آغاز می‌شود که ارزیابی یک سیاست صرفاً به اهداف اولیه آن محدود شود. در سیاست‌گذاری عمومی، تنها هدف یک تصمیم اهمیت ندارد؛ بلکه نحوه توزیع هزینه‌ها و منافع آن نیز اهمیت دارد. ممکن است یک سیاست در جهت حل یک مشکل اقتصادی طراحی شده باشد، اما در فرآیند اجرا هزینه‌هایی ایجاد کند که از نگاه اولیه پنهان مانده‌اند. در واقع، هر اصلاح اقتصادی نوعی بازتوزیع هزینه و منفعت در جامعه است. برخی گروه‌ها از آن منتفع می‌شوند و برخی دیگر هزینه آن را پرداخت می‌کنند. بنابراین یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی یک سیاست آن است که مشخص شود بار اصلی اصلاحات بر دوش چه کسانی قرار گرفته است.

اگر هزینه‌های یک سیاست عمدتاً متوجه گروه‌هایی شود که کمترین توانایی را برای تحمل آن دارند، حتی موفقیت اقتصادی آن نیز با پرسش‌های جدی مواجه خواهد شد. از همین منظر باید به پیامدهای حذف ارز ترجیحی نگاه کرد. در عمل، بخش مهمی از فشار ناشی از این تصمیم متوجه خانوارهایی شد که پیش از آن نیز با مشکلات معیشتی روبه‌رو بودند. افزایش قیمت کالاهای اساسی، کاهش قدرت خرید و دشوارتر شدن تأمین نیازهای روزمره، بخشی از واقعیتی است که بسیاری از مردم آن را در سال‌های اخیر تجربه کرده‌اند.

برای بخش قابل توجهی از جامعه، مسئله تنها افزایش چند عدد در برچسب قیمت‌ها نبود؛ بلکه کاهش ملموس کیفیت زندگی بود. در شرایطی که درآمدها متناسب با رشد هزینه‌ها افزایش پیدا نکرده‌اند، بسیاری از خانوارها ناچار شده‌اند الگوی مصرف خود را تغییر دهند. کالاهایی که زمانی بخشی عادی از سبد مصرفی خانواده‌ها بودند، به تدریج به کالاهایی کم‌مصرف یا حتی حذف‌شده تبدیل شده‌اند.

این تغییرات اگرچه ممکن است در قالب آمار و ارقام اقتصادی ثبت شوند، اما در نهایت در زندگی واقعی مردم معنا پیدا می‌کنند. در کنار خانوارها، کسب‌وکارهای خرد نیز از آثار این سیاست متأثر شده‌اند. فروشگاه‌های کوچک، واحدهای صنفی محلی و فعالان خرد اقتصادی با وضعیتی دوگانه روبه‌رو شده‌اند؛ از یک سو هزینه تأمین کالا و اداره کسب‌وکار افزایش یافته و از سوی دیگر قدرت خرید مشتریان کاهش پیدا کرده است. نتیجه چنین وضعیتی برای بسیاری از کسب‌وکارهای خرد، کاهش فروش، افت درآمد و در برخی موارد تعطیلی فعالیت اقتصادی بوده است.

در اینجا باید به یک نکته مهم توجه کرد. آثار یک سیاست اقتصادی تنها در نقطه اجرای آن متوقف نمی‌شود. اقتصاد شبکه‌ای از روابط به هم پیوسته است و هر تصمیمی می‌تواند پیامدهایی فراتر از هدف اولیه خود ایجاد کند. به همین دلیل، ارزیابی یک سیاست نباید صرفاً بر اساس نیت طراحان آن انجام شود، بلکه باید نتایج واقعی آن در زندگی مردم نیز مورد توجه قرار گیرد. اما مسئله اصلی تنها فشار اقتصادی نیست. جوامع مختلف در دوره‌های گوناگون فشارهای اقتصادی را تجربه کرده‌اند و بسیاری از آن‌ها نیز توانسته‌اند بادشواری‌ها کنار بیایند.

آنچه فشار اقتصادی را به یک مسئله بزرگ‌تر

تبدیل می‌کند، برداشت مردم از عدالت است. مردم معمولاً سختی‌ها را زمانی راحت‌تر تحمل می‌کنند که احساس کنند این سختی‌ها به صورت عادلانه توزیع شده است. اما زمانی که این تصور شکل بگیرد که بار اصلی اصلاحات بر دوش گروه‌های ضعیف‌تر قرار گرفته است، موضوع از سطح اقتصاد فراتر می‌رود.

در چنین شرایطی، مسئله دیگر صرفاً قیمت کالاها یا میزان تورم نیست؛ بلکه نوع نگاه جامعه به تصمیمات عمومی اهمیت پیدا می‌کند. مردم ممکن است ناچار شوند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، اما تطبیق الزاماً به معنای رضایت نیست. ممکن است خانواری مصرف خود را کاهش دهد و راهی برای ادامه زندگی پیدا کند، اما همزمان این احساس را نیز داشته باشد که در معادله هزینه و منفعت، سهم بیشتری از بار تصمیمات را تحمل کرده است. همین نقطه است که بحث اقتصاد را به حوزه حکمرانی پیوند می‌زند. بسیاری از سیاست‌های اقتصادی بر این فرض استوارند که جامعه در نهایت خود را با شرایط جدید وفق خواهد داد. این فرض تا حدی درست است؛ اما آنچه گاه نادیده گرفته می‌شود تفاوت میان «سازگاری» و «اقتناع» است.

جامعه ممکن است با یک سیاست سازگار شود، اما آن را عادلانه نداند. ممکن است آن را تحمل کند، اما نسبت به تصمیم‌گیران احساس اعتماد بیشتری پیدا نکند. زمانی که بخش بزرگی از جامعه احساس کند هزینه یک تصمیم را پرداخت کرده اما سهم متناسبی از منافع آن دریافت نکرده است، نارضایتی به تدریج انباشته می‌شود. این نارضایتی الزاماً خود را در قالب واکنش‌های فوری نشان نمی‌دهد. در بسیاری از موارد، نخستین اثر آن کاهش اعتماد به تصمیم‌گیران و افزایش تردید نسبت به کارآمدی سیاست‌هاست.

اهمیت این مسئله از آن جهت است که اعتماد عمومی صرفاً یک مفهوم اخلاقی یا اجتماعی نیست؛ بلکه یکی از منابع اصلی حکمرانی است. دولت‌ها تنها از طریق قوانین و ساختارهای اداری جامعه را اداره نمی‌کنند. بخش مهمی از توان حکمرانی آن‌ها به میزان همراهی مردم با تصمیمات عمومی وابسته است. هرچه این همراهی بیشتر باشد، اجرای سیاست‌ها با هزینه کمتری انجام می‌شود و هرچه این همراهی کاهش پیدا کند، هزینه‌های حکمرانی افزایش می‌یابد. از این منظر، یکی از پیامدهای کمتر

دید شده حذف ارز ترجیحی می‌تواند تأثیر آن بر میزان همراهی جامعه با سیاست‌های بعدی باشد. مردمی که احساس می‌کنند در یک اصلاح اقتصادی متحمل هزینه شده‌اند اما نتیجه ملموسی دریافت نکرده‌اند، معمولاً با بدبینی بیشتری به اصلاحات بعدی نگاه می‌کنند. در چنین شرایطی، حتی سیاست‌هایی که ممکن است از نظر فنی و اقتصادی درست باشند نیز با مقاومت بیشتری مواجه می‌شوند. به بیان دیگر، هر تصمیم اقتصادی علاوه بر آثار مالی، بر «سرمایه اعتماد» نیز اثر می‌گذارد. اگر این سرمایه تضعیف شود، دولت برای پیشبرد سیاست‌های بعدی ناچار خواهد بود هزینه بیشتری صرف اقناع افکار عمومی، جلب همکاری جامعه و مدیریت پیامدهای اجتماعی تصمیمات خود کند. در این حالت، مسئله دیگر تنها موفقیت یا عدم موفقیت یک سیاست اقتصادی نیست؛ بلکه ظرفیت حکمرانی برای اجرای تصمیمات آینده نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در اینجا تفاوت میان نگاه اقتصادمحور و نگاه حکمرانی‌محور به سیاست‌های عمومی آشکار می‌شود.

نگاه اقتصادمحور عمدتاً بر شاخص‌هایی مانند کارایی، بهره‌وری، کنترل هزینه‌ها و تخصیص بهینه منابع تمرکز دارد. در این چارچوب، اگر یک سیاست بتواند رانت را کاهش دهد یا فشار بودجه‌ای دولت را کم کند، موفق ارزیابی می‌شود. اما نگاه حکمرانی‌محور دامنه وسیع‌تری دارد. در این نگاه، سیاست‌گذار تنها به این نمی‌اندیشد که یک تصمیم چه تأثیری بر ترازهای اقتصادی خواهد گذاشت، بلکه به این موضوع نیز توجه می‌کند که جامعه آن تصمیم را چگونه درک خواهد کرد، هزینه‌های آن بر دوش چه کسانی قرار خواهد گرفت و چه اثری بر اعتماد عمومی و انسجام اجتماعی خواهد داشت.

به بیان دیگر، نگاه اقتصادمحور بیشتر به «درستی فنی» یک سیاست توجه می‌کند، در حالی که نگاه حکمرانی‌محور علاوه بر درستی فنی، به «پذیرش اجتماعی» آن نیز اهمیت می‌دهد. ممکن است یک سیاست از منظر اقتصادی منطقی باشد، اما اگر بخش بزرگی از جامعه آن را ناعادلانه تلقی کند، پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن می‌تواند بخشی از دستاوردهای اقتصادی را خنثی کند. از همین رو، در حکمرانی مطلوب، کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی در برابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند؛ بلکه مکمل یکدیگرند. سیاستی که صرفاً بر

کارایی تمرکز کند، ممکن است سرمایه اجتماعی را فرسایش دهد و سیاستی که صرفاً به رضایت کوتاه‌مدت بیندیشد، ممکن است اقتصاد را با مشکلات جدی مواجه سازد. هنر حکمرانی در ایجاد تعادل میان این دواست. مسئله حذف ارز ترجیحی نیز از همین زاویه قابل بررسی است. اگر این سیاست تنها از منظر اقتصادی ارزیابی شود، احتمالاً بحث بر سر میزان کاهش رانت یا تأثیر آن بر بودجه عمومی متمرکز خواهد شد. اما اگر از منظر حکمرانی به آن نگاه کنیم، پرسش‌های دیگری نیز مطرح می‌شود. آیا این سیاست توانسته احساس عدالت را تقویت کند؟ آیا اعتماد عمومی را افزایش داده است؟ آیا مردم احساس می‌کنند هزینه‌ها و منافع آن به صورت متوازن توزیع شده است؟ این پرسش‌ها به همان اندازه شاخص‌های اقتصادی اهمیت دارند. زیرا در نهایت هیچ اصلاح اقتصادی در خلأ اجرا نمی‌شود. همه سیاست‌ها در بستر یک جامعه اجرا می‌شوند و موفقیت آن‌ها تا حد زیادی به کیفیت رابطه میان جامعه و تصمیم‌گیران وابسته است. شاید مهم‌ترین درس تجربه حذف ارز ترجیحی همین باشد که اصلاحات اقتصادی را نمی‌توان صرفاً از دریچه اقتصاد نگریست.

هر اصلاح اقتصادی در نهایت یک پدیده اجتماعی نیز هست. سیاستی که بتواند همزمان کارایی اقتصادی و سرمایه اجتماعی را تقویت کند، به مراتب موفق‌تر از سیاستی خواهد بود که تنها یکی از این دو هدف را محقق سازد. در نهایت، پرسش اصلی این نیست که آیا حذف ارز ترجیحی تصمیم درستی بوده است یا خیر. پرسش مهم‌تر آن است که آیا هنگام طراحی و اجرای چنین سیاست‌هایی، همه ابعاد مسئله دیده شده است؟ آیا علاوه بر شاخص‌های اقتصادی، آثار آن بر معیشت مردم، احساس عدالت، اعتماد عمومی و ظرفیت حکمرانی نیز مورد توجه قرار گرفته است؟ پاسخ به این پرسش‌هاست که تفاوت میان یک تصمیم اقتصادی و یک سیاست موفق حکمرانی را مشخص می‌کند. زیرا گاهی بهای پنهان یک سیاست نه در بودجه دولت، بلکه در اعتماد مردم پرداخت می‌شود؛ و این هزینه‌ای است که جبران آن به مراتب دشوارتر از اصلاح هر تراز اقتصادی خواهد بود.

از حذف یارانه تا فرسایش امید اجتماعی

پیامدهای روان‌شناختی آزادسازی قیمت انرژی و هدفمندی یارانه‌ها



رشد عاطفی و روانی آنان اثر بگذارد. از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که هرگونه اصلاح اقتصادی بدون توجه به ابعاد روان‌شناختی آن، با مقاومت اجتماعی بیشتری مواجه خواهد شد. مردم زمانی آمادگی پذیرش تغییرات دشوار را دارند که احساس کنند درک می‌شوند، اطلاعات شفاف دریافت می‌کنند و در مسیر تصمیم‌گیری مورد احترام قرار گرفته‌اند. در اینجا یک نکته کلیدی وجود دارد: سیاست اقتصادی زمانی موفق‌تر است که «روایت روانی» آن برای جامعه قابل تحمل باشد، نه فقط شاخص‌های مالی آن. در نهایت باید پذیرفت که آزادسازی قیمت انرژی صرفاً یک تصمیم اقتصادی نیست، بلکه رویدادی اجتماعی و روانی نیز محسوب می‌شود. موفقیت یا شکست چنین سیاست‌هایی تنها به شاخص‌های مالی وابسته نیست، بلکه به نحوه ادراک و تجربه مردم از این تغییرات نیز بستگی دارد. جامعه‌ای که در آن احساس امنیت، عدالت، اعتماد و امید تضعیف شود، هزینه‌هایی را متحمل خواهد شد که بسیار فراتر از محاسبات اقتصادی است.

در پایان، شاید مهم‌ترین پرسش این باشد: آیا می‌توان اصلاح اقتصادی انجام داد بدون آنکه سرمایه روانی جامعه فرسوده شود؟ پاسخ به این پرسش، تعیین‌کننده مسیر آینده هر سیاست اقتصادی است. زیرا در نهایت، مهم‌ترین سرمایه هر جامعه نه منابع طبیعی و نه ترازهای مالی، بلکه روان جمعی شهروندان آن است؛ روانی که اگر دچار فرسایش امید شود، حتی بهترین سیاست‌های اقتصادی نیز به دشواری در اجرا و پذیرش مواجه خواهند شد.



جدول بودجه‌ای ثبت نمی‌شود اما آثار آن در رفتار، انگیزه و سلامت روان جامعه به وضوح قابل مشاهده است. کاهش امید اجتماعی پیامدهای گسترده‌ای به دنبال دارد. افت انگیزه برای سرمایه‌گذاری، کاهش مشارکت اجتماعی، مهاجرت نخبگان، کاهش تمایل به برنامه‌ریزی بلندمدت و گسترش نگرش‌های بدبینانه نسبت به آینده از جمله نتایج آن است. جامعه‌ای که نسبت به آینده امیدوار نباشد، حتی در صورت برخورداری از ظرفیت‌های اقتصادی نیز با دشواری‌های جدی در مسیر توسعه روبه‌رو خواهد شد.

یکی از مفاهیم مهم در روان‌شناسی که می‌تواند به فهم پیامدهای یارانه زدایی کمک کند، «درماندگی آموخته‌شده» است. این مفهوم به وضعیتی اشاره دارد که افراد پس از تجربه مکرر ناکامی و احساس ناتوانی در تغییر شرایط، به این نتیجه می‌رسند که تلاش آنها بی‌فایده است. اگر شهروندان احساس کنند صرف نظر از میزان کار و تلاش، همواره از افزایش هزینه‌ها عقب می‌مانند، ممکن است به تدریج دچار نوعی انفعال روانی شوند. چنین وضعیتی می‌تواند انگیزه پیشرفت فردی و اجتماعی را تضعیف کند.

فشارهای ناشی از افزایش قیمت انرژی همچنین بر روابط خانوادگی تأثیر می‌گذارد. خانواده نخستین محیطی است که آثار استرس اقتصادی در آن نمایان می‌شود. افزایش نگرانی‌های مالی معمولاً با افزایش تنش میان زوجین، کاهش کیفیت روابط عاطفی و افزایش تعارضات خانوادگی همراه است. کودکان نیز از این وضعیت مصون نیستند. آنها هرچند درک دقیقی از سیاست‌های اقتصادی ندارند، اما اضطراب والدین و تنش موجود در فضای خانواده را به خوبی احساس می‌کنند و این مسئله می‌تواند بر

روان‌شناختی و اجتماعی تبدیل می‌شود. یکی دیگر از پیامدهای مهم یارانه زدایی، گسترش احساس بی‌عدالتی است. پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی نشان می‌دهد که انسان‌ها تنها به میزان درآمد خود توجه نمی‌کنند، بلکه برداشت آنها از عادلانه بودن شرایط نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در رضایت روانی دارد. اگر شهروندان احساس کنند بار اصلی سیاست‌های اقتصادی بر دوش گروه‌های خاصی قرار گرفته یا منافع حاصل از این سیاست‌ها به شکل منصفانه توزیع نمی‌شود، احتمال شکل‌گیری نارضایتی و خشم اجتماعی افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی، مسئله اصلی دیگر صرفاً افزایش قیمت نیست، بلکه احساس تبعیض و بی‌عدالتی است که می‌تواند پیامدهای روانی گسترده‌تری ایجاد کند. احساس بی‌عدالتی به مرور زمان اعتماد اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. اعتماد یکی از سرمایه‌های نامرئی اما حیاتی هر جامعه است. هنگامی که مردم نسبت به نهادها، سیاست‌ها یا وعده‌های اقتصادی بدبین شوند، همکاری اجتماعی کاهش می‌یابد و نوعی فاصله روانی میان جامعه و ساختارهای تصمیم‌گیری شکل می‌گیرد. کاهش اعتماد اجتماعی معمولاً با افزایش بدبینی، ناامیدی و احساس بی‌تفاوتی سیاسی و اجتماعی همراه است. از منظر روان‌شناسی، امید یکی از مهم‌ترین منابع تاب‌آوری انسان در شرایط دشوار محسوب می‌شود. افراد زمانی قادرند فشارهای اقتصادی را تحمل کنند که احساس کنند آینده می‌تواند بهتر از امروز باشد. اما هنگامی که افزایش هزینه‌ها با ابهام نسبت به آینده همراه شود، امید اجتماعی به تدریج دچار فرسایش می‌شود. فرسایش امید اجتماعی شاید مهم‌ترین هزینه پنهان سیاست‌های اقتصادی باشد؛ هزینه‌ای که در هیچ

افزایش پیدا می‌کند، پیامدهای آن تنها به افزایش هزینه برق، گاز، بنزین یا حمل‌ونقل محدود نمی‌شود. شهروندان این تغییر را به عنوان نشانه‌ای از افزایش فشار اقتصادی، کاهش قدرت خرید و دشوارتر شدن آینده تلقی می‌کنند. در چنین شرایطی، احساس ناامنی اقتصادی به یکی از مهم‌ترین تجربه‌های روانی جامعه تبدیل می‌شود. برای مثال، بسیاری از خانواده‌ها بلافاصله پس از افزایش قیمت‌ها، نه فقط درباره امروز، بلکه درباره «آینده تحصیلی فرزندان»، «توان اجاره یا خرید مسکن» و حتی «ادامه زندگی در همان سطح قبلی» دچار نگرانی می‌شوند. نگرانی‌هایی که از جنس عدد نیست، از جنس اضطراب است. روان‌شناسان معتقدند امنیت اقتصادی یکی از ارکان اصلی سلامت روان است. هنگامی که افراد نتوانند آینده مالی خود را پیش‌بینی کنند یا نسبت به تأمین نیازهای اساسی خانواده دچار نگرانی شوند، سطح اضطراب افزایش می‌یابد. اضطراب اقتصادی پدیده‌ای است که نه تنها افراد کم‌درآمد، بلکه بخش قابل توجهی از طبقه متوسط را نیز درگیر می‌کند. خانواده‌هایی که پیش از این قادر به مدیریت هزینه‌های زندگی بودند، با مشاهده روند افزایشی قیمت‌ها، به تدریج احساس می‌کنند کنترل زندگی از دست آنها خارج شده است. این احساس کاهش کنترل، یکی از زمینه‌های مهم بروز استرس مزمن محسوب می‌شود. استرس مزمن برخلاف تنش‌های کوتاه‌مدت، آثار عمیقی بر سلامت روان بر جای می‌گذارد. کاهش تمرکز، اختلال خواب، تحریک‌پذیری، افزایش تعارضات خانوادگی و کاهش رضایت از زندگی از جمله پیامدهای شناخته‌شده چنین شرایطی هستند. در واقع، فشار اقتصادی هنگامی که طولانی‌مدت شود، از یک مسئله مالی به یک مسئله

در سال‌های اخیر، آزادسازی قیمت انرژی و سیاست‌های هدفمندی یارانه‌ها در ایران، نه فقط به عنوان یک برنامه اقتصادی، بلکه به عنوان یک تجربه زیسته جمعی در ذهن و روان مردم ثبت شده است. برای بسیاری از خانواده‌ها، لحظه تغییر قیمت بنزین، برق یا گاز صرفاً یک خبر اقتصادی نیست؛ بلکه یک «شوک روانی» است که مستقیماً با احساس امنیت، پیش‌بینی‌پذیری آینده و کنترل بر زندگی شخصی گره می‌خورد. وقتی یک خانواده در ابتدای ماه با محاسبه دخل و خرج خود به یک تعادل نسبی می‌رسد، اما در میانه مسیر با جهش هزینه‌ها مواجه می‌شود، ذهن دیگر فقط با عدد و رقم روبه‌رو نیست؛ بلکه با تجربه‌ای از بی‌ثباتی و نااطمینانی مواجه است. در مباحث اقتصادی، آزادسازی قیمت انرژی و هدفمندی یارانه‌ها معمولاً با شاخص‌هایی همچون کاهش کسری بودجه، افزایش بهره‌وری، اصلاح الگوی مصرف و کاهش اتلاف منابع مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. با این حال، آنچه اغلب در تحلیل‌های اقتصادی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، تأثیرات عمیق این سیاست‌ها بر روان افراد و فضای روانی جامعه است. اقتصاد صرفاً مجموعه‌ای از اعداد و نمودارها نیست؛ اقتصاد در زندگی روزمره مردم جریان دارد و هر تغییر اقتصادی می‌تواند به تغییر در احساس امنیت، امید، اعتماد و کیفیت زندگی روانی شهروندان منجر شود. انسان‌ها بیش از آنکه به واقعیت‌های اقتصادی واکنش نشان دهند، به برداشت و تفسیر خود از این واقعیت‌ها پاسخ می‌دهند. زمانی که قیمت حامل‌های انرژی

یعقوب نارونی
روانشناس



شش راه شکستن محاصره دریایی ایران

محمد حسین بوجاری‌نیا
پژوهشگر اقتصاد بین‌الملل

محاصره دریایی، فقط یک مسئله نظامی نیست؛ آزمون کامل حکمرانی است. وقتی مسیر دریا محدود می‌شود، فقط کشتی‌ها متوقف نمی‌شوند؛ زنجیره کالا، بیمه، حمل‌ونقل، ارز، تولید، امنیت غذایی، دیپلماسی و روان جامعه هم زیر فشار قرار می‌گیرد. در چنین وضعیتی، پاسخ صرفاً نظامی، نه کافی است و نه عاقلانه. کشوری که با محاصره دریایی مواجه می‌شود، باید هم‌زمان در چند جبهه عمل کند: حقوقی، دیپلماتیک، اقتصادی، لجستیکی، رسانه‌ای و منطقه‌ای. شکستن محاصره یعنی تبدیل فشار دریایی به مسئله‌ای پرهزینه برای محاصره‌کننده و قابل مدیریت برای کشور محاصره‌شده.

راه اول، تبدیل محاصره به پرونده حقوقی بین‌المللی است. ایران نباید اجازه دهد روایت محاصره فقط در زبان قدرت نظامی نوشته شود. هر محاصره‌ای، حتی در شرایط جنگ، قواعدی دارد. نمی‌توان ورود دارو، غذا، کالاهای اساسی، تجهیزات پزشکی و نیازهای حیاتی مردم را به‌سادگی با عنوان فشار نظامی مختل کرد. دستگاه دیپلماسی باید پرونده‌ای مستند از آثار انسانی، اقتصادی و تجاری محاصره‌تهیه‌کند و آن

محاصره دریایی، فقط یک مسئله نظامی نیست؛ آزمون کامل حکمرانی است. وقتی مسیر دریا محدود می‌شود، فقط کشتی‌ها متوقف نمی‌شوند؛ زنجیره کالا، بیمه، حمل‌ونقل، ارز، تولید، امنیت غذایی، دیپلماسی و روان جامعه هم زیر فشار قرار می‌گیرد.

رادر سازمان ملل، نهادهای حقوق بشر دوستانه، سازمان بین‌المللی دریانوردی، مجامع حقوقی و نزد دولت‌های ذی‌نفع مطرح کند. هدف این مسیر فقط صدور بیانیه نیست؛ هدف، ساختن هزینه مشروعیتی برای محاصره‌کننده است. اگر محاصره در افکار عمومی جهان به معنای فشار بر مردم، دارو، غذا، تجارت مشروع و امنیت انرژی معرفی شود، دست محاصره‌کننده برای ادامه آن باز نخواهد ماند.

راه دوم، دیپلماسی فعال با کشورهای ذی‌نفع در آزادی کشتیرانی است. ایران تنها کشوری نیست که از ناامنی هرمز و خلیج فارس زیان می‌بیند. چین، هند، کشورهای جنوب شرق آسیا، برخی کشورهای اروپایی، همسایگان خلیج فارس و حتی شرکت‌های بزرگ کشتیرانی، از اختلال در مسیرهای دریایی آسیب می‌بینند. محاصره دریایی اگر فقط مسئله ایران بماند، فشار آن یک‌طرفه خواهد بود؛ اما اگر به مسئله امنیت تجارت جهانی، انرژی، بیمه، حمل‌ونقل و قیمت کالا تبدیل شود، وزن دیپلماتیک آن تغییر می‌کند. ایران باید با کشورهایی که واردکننده انرژی، صادرکننده کالا یا وابسته به مسیرهای دریایی منطقه‌اند، وارد گفت‌وگوی فشرده شود و نشان دهد که ادامه این وضعیت فقط ایران را هدف نمی‌گیرد، بلکه هزینه آن به بازار جهانی منتقل می‌شود.

راه سوم، بازطراحی شبکه تجارت خارجی و مسیرهای زمینی و ریلی است. کشوری که تمام ظرفیت واردات و صادرات خود را به چند بندر و مسیر دریایی گره بزند، در برابر محاصره آسیب‌پذیر می‌شود. پاسخ راهبردی به محاصره، توسعه مسیرهای جایگزین است؛ کریدور شمال-جنوب، مسیرهای ریلی به آسیای مرکزی، تجارت از مسیر قفقاز، پیوند با بنادر کشورهای همسایه، فعال‌سازی ظرفیت زمینی با عراق، ترکیه، پاکستان، ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان و روسیه. این مسیرها شاید نتوانند فوراً جایگزین کامل دریا شوند، اما می‌توانند فشار را بشکنند، زمان بخرند و نیازهای حیاتی کشور را تأمین کنند. محاصره زمانی مؤثر است که کشور محاصره‌شده فقط یک راه تنفس داشته باشد. سیاست

محاصره زمانی مؤثر است که کشور محاصره‌شده فقط یک راه تنفس داشته باشد. سیاست درست آن است که ایران به شبکه‌ای از راه‌های تنفسی متصل شود.

درست آن است که ایران به شبکه‌ای از راه‌های تنفسی متصل شود.

راه چهارم، ساختن اقتصاد ذخیره و تاب‌آوری است. محاصره فقط باکشتی شکسته نمی‌شود؛ با انبار، ذخیره، تولید داخلی و مدیریت مصرف هم شکسته می‌شود. کشوری که ذخایر راهبردی کالاهای اساسی، دارو، نهاده دامی، سوخت، قطعات صنعتی و مواد اولیه داشته باشد، در برابر فشار دریایی کمتر آسیب می‌بیند. دولت باید فهرست کالاهای حیاتی را از حالت اداری خارج کند و بر اساس سناریوی محاصره واقعی، ذخیره‌سازی هوشمند انجام دهد. امنیت غذایی و دارویی در چنین شرایطی، بخشی از امنیت ملی است. تولید داخلی کالاهای ضروری، حمایت از کشاورزی، تأمین نهاده‌ها، فعال‌سازی صنایع کوچک و متوسط و کنترل صادرات کالاهای حساس باید در قالب یک قرارگاه اقتصادی منسجم دیده شود. محاصره وقتی خطرناک‌تر می‌شود که داخل کشور از قبل با بی‌نظمی تولید، کمبود ذخایر و ناهماهنگی دستگاه‌ها روبه‌رو باشد.

راه پنجم، مدیریت بازار ارز و جلوگیری از تبدیل محاصره به بحران روانی است. هدف محاصره فقط توقف کشتی نیست؛ ایجاد هراس در بازار، جهش نرخ ارز، احتکار، افزایش قیمت کالاهای اساسی و فرسایش اعتماد عمومی است. اگر دولت نتواند بازار ارز و انتظارات عمومی را مدیریت کند، دشمن بدون شلیک گلوله، اثر محاصره را چند برابر می‌کند. در این شرایط، سیاست ارزی

رهاشده، بازار توافقی بی‌مهار و سپردن قیمت‌ها به بازیگران ذی‌نفع، دقیقاً همان چیزی است که فشار بیرونی را به بحران داخلی تبدیل می‌کند. دولت باید نرخ ارز کالاهای اساسی را محافظت کند، بازگشت ارز صادراتی را سخت‌گیرانه مدیریت کند، سوداگری ارزی را محدود سازد و برای تولیدکنندگان کالاهای حیاتی سرمایه در گردش فراهم کند. محاصره وقتی می‌شکند که مردم حس کنند دولت کنترل سفره و بازار را رها نکرده است.

راه ششم، ساختن روایت رسانه‌ای و سیاسی واحد است. محاصره، جنگ روایت‌ها هم هست. طرف مقابل تلاش می‌کند فشار اقتصادی را طبیعی، قانونی، هدفمند و حتی اخلاقی جلوه دهد. در برابر این روایت، ایران باید نشان دهد که محاصره چگونه بر مردم، تولید، غذا، دارو، حمل‌ونقل، بیمه و امنیت منطقه اثر می‌گذارد. این روایت نباید شعاری و کلی باشد؛ باید با عدد، تصویر، گزارش میدانی، شهادت تولیدکنندگان، صدای بازگانیان، فعالان بندری، کشاورزان، بیماران و خانواده‌ها ساخته شود. رسانه داخلی نیز نباید همه چیز را عادی‌سازی کند. جامعه باید بداند فشار از کجاست، ضعف داخلی کجاست و راه عبور چیست. روایت قوی، افکار عمومی را از سردرگمی خارج می‌کند و اجازه نمی‌دهد دشمن بحران را به بی‌اعتمادی داخلی تبدیل کند.

در کنار این شش راه، یک نکته اساسی وجود دارد: شکستن محاصره بدون نظم داخلی ممکن نیست. کشوری که در داخل، سیاست ارزی بی‌ثبات، شبکه توزیع رهاشده، نظام بانکی ناهماهنگ، تولیدکننده بی‌سرمایه و مردم بی‌اعتماد داشته باشد، در برابر هر فشار خارجی شکننده‌تر می‌شود. محاصره دریایی اگر با بی‌تدبیری داخلی همراه شود، به سرعت به بحران معیشتی تبدیل می‌شود. اما اگر دولت، اقتصاد را در آرایش جنگی قرار دهد، می‌تواند فشار بیرونی را مدیریت کند.

آرایش جنگی اقتصاد یعنی بانک‌ها به جای سفته‌بازی، در خدمت تولید و کالاهای اساسی قرار بگیرند. یعنی واردات حیاتی از واردات لوکس جدا شود. یعنی ارز کشور به جای تغذیه بازارهای غیرمولد، به دارو، غذا، نهاده و تولید برسد. یعنی دیپلماسی اقتصادی از حالت تشریفاتی خارج شود. یعنی مسیرهای زمینی و منطقه‌ای با سرعت فعال شوند. یعنی مردم بدانند دولت



برای امنیت سفره آنان برنامه دارد، نه اینکه هر گرانی را به جنگ نسبت دهد. محاصره دریایی را نمی‌توان فقط در دریا شکست. دریا نقطه فشار است، اما میدان پاسخ، کل ساختار حکمرانی کشور است. پاسخ هوشمند به محاصره، ترکیب حقوق بین‌الملل، دیپلماسی منطقه‌ای، اقتصاد مقاوم، مسیرهای جایگزین، حکمرانی ارزی و روایت رسانه‌ای است. اگر این حلقه‌ها کنار هم قرار بگیرند، محاصره از ابزار فشار یک‌جانبه به بحرانی پرهزینه برای طرف مقابل تبدیل می‌شود. اما اگر هر دستگاهی جداگانه عمل کند، اگر بازار رها شود، اگر تولیدکننده حمایت نشود و اگر مردم در تاریکی خبری بمانند، محاصره فقط یک فشار خارجی نخواهد بود؛ به ضعف داخلی تبدیل خواهد شد.

ایران برای عبور از محاصره، بیش از هر چیز به یک سیاست واحد نیاز دارد: نه عادی‌سازی خطر، نه هیجان‌زدگی نظامی، نه رهاسازی بازار. راه درست، حکمرانی فعال است؛ حکمرانی‌ای که هم از حقوق کشور در دریا دفاع کند، هم مسیرهای تنفس اقتصادی را باز نگه دارد، هم سفره مردم را حفظ کند و هم اجازه ندهد فشار خارجی به آشوب داخلی در تولید و معیشت تبدیل شود. شکستن محاصره، پیش از آنکه یک عملیات باشد، یک برنامه ملی است.



محاصره دریایی را نمی‌توان فقط در دریا شکست. دریا نقطه فشار است، اما میدان پاسخ، کل ساختار حکمرانی کشور است. پاسخ هوشمند به محاصره، ترکیب حقوق بین‌الملل، دیپلماسی منطقه‌ای، اقتصاد مقاوم، مسیرهای جایگزین، حکمرانی ارزی و روایت رسانه‌ای است.





حکمران رسانه
شماست،
در انتشار آن
مشارکت کنید

روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران

آدرس:
خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کد پستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

چاپخانه:
مجمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید یاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری

پست الکترونیک: info@hokmran.com

چین چگونه از شوک درمانی گریخت؟

نویسنده: ایزابلا ام. وبر | مترجم: فرزانه چهاربند

کتاب «چین چگونه از شوک درمانی گریخت؛ مناظره اصلاحات بازار» نوشته ایزابلا وبر، یکی از مهم‌ترین آثار سال‌های اخیر درباره نسبت دولت، بازار، قیمت‌گذاری و اصلاحات اقتصادی است. این کتاب که نخستین بار در سال ۲۰۲۱ از سوی راتلج منتشر شد، به یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ اقتصاد چین می‌پردازد: دهه نخست پس از مائو؛ زمانی که چین تصمیم گرفته بود اقتصاد خود را اصلاح کند و به سمت بازار حرکت کند، اما هنوز روشن نبود این حرکت باید چگونه انجام شود.

پرسش اصلی کتاب ساده اما تعیین‌کننده است: چرا چین مانند بسیاری از کشورها به نسخه «شوک درمانی» تن نداد؟ شوک درمانی یعنی آزادسازی ناگهانی قیمت‌ها، عقب‌نشینی سریع دولت از تنظیم بازار و سپردن اقتصاد به سازوکار قیمت‌های آزاد. این نسخه در بسیاری از کشورها با تورم شدید، سقوط تولید، فقر گسترده و تمرکز ثروت همراه شد. وبر نشان می‌دهد که چین، برخلاف این مسیر، راه اصلاح تدریجی را انتخاب کرد؛ راهی که در آن بازار به تدریج گسترش یافت، اما دولت کنترل خود را بر کالاهای کلیدی و قیمت‌های حیاتی حفظ کرد.

اهمیت کتاب در این است که اصلاحات چین را نه یک تصمیم ساده تکنوکراتیک، بلکه نتیجه یک جدال فکری و سیاسی جدی نشان می‌دهد. در دهه ۱۹۸۰، اصلاح‌طلبان چینی بر سر این مسئله اختلاف داشتند که آیا باید همه قیمت‌ها یک‌باره آزاد شود یا باید اقتصاد با روشی تدریجی و کنترل‌شده تغییر کند. وبر با اتکا به پژوهش گسترده، گفت‌وگو با برخی بازیگران چینی و بین‌المللی و بررسی اسناد منتشرنشده، نشان می‌دهد که غلبه نگاه تدریجی، مسیر متفاوت چین را رقم زد.

یکی از مفاهیم مهم کتاب، «نظام دوگانه قیمت» است. در این الگو، دولت برای کالاهای و بخش‌های حیاتی اقتصاد، کنترل و قیمت‌گذاری را حفظ می‌کرد، اما در کنار آن، امکان فعالیت بازار در بخش‌های دیگر را فراهم می‌ساخت. این سیاست از نظر وبر، به چین اجازه داد بدون فروپاشی تولید و بدون جهش ویرانگر قیمت‌ها، به تدریج اقتصاد خود را متحول کند. به بیان دیگر، چین بازار را پذیرفت، اما جامعه را به آزمایشگاه شوک ناگهانی قیمت‌ها تبدیل نکرد.

برای خواننده ایرانی، اهمیت این کتاب بسیار فراتر از تاریخ اقتصاد چین است. بحث وبر مستقیماً با مسئله‌هایی مانند آزادسازی قیمت‌ها، حذف حمایت‌های کالایی، رهاسازی نرخ ارز، ارزیابی ترجیحی، کالاهای اساسی و نقش دولت در حفظ معیشت عمومی پیوند دارد. پیام اصلی کتاب این است که کنترل قیمت کالاهای حیاتی، لزوماً مانع اصلاح اقتصادی نیست؛ گاهی شرط عبور سالم از اصلاحات است. اصلاح اقتصادی زمانی موفق است که تولید، معیشت، امنیت غذایی و ثبات اجتماعی را قربانی سرعت آزادسازی نکند.

«چین چگونه از شوک درمانی گریخت» به ما یادآوری می‌کند که مسئله اصلی، انتخاب ساده میان دولت و بازار نیست. مسئله این است که بازار چگونه، با چه سرعتی، در چه بخش‌هایی و زیر نظر چه نوع حکمرانی‌ای گسترش پیدا کند. چین با پرهیز از شوک درمانی، نشان داد که اصلاحات اقتصادی می‌تواند بدون رهاسازی ناگهانی قیمت‌های حیاتی و بدون واگذاری کامل جامعه به منطق بازار آزاد پیش برود.

